

بہائیت

مولود تصوف

با مقدمہ داود الہامی

اثر: سید نصیر سید کماری

مقدمه از:
داود الهامی

بہائیت، مولود تصوف

نوشتہ
سید نصیر سید کماوری



«السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ
الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ
يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيُلَمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَأَ
بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ
ظُلْمًا وَجَوْرًا».

«درود بر مهدی قائم منتظر (عج) که خدای
متعال با وجود او به تمامی پیروان ادیان وعده
داده است که به وسیله او وحدت کلمه ایجاد
نماید و نابسامانی‌ها را برطرف سازد و زمین را
از عدالت فردی و اجتماعی پر کند بعد از آن که
از ستم و ناهنجاریها پر شده باشد».

به امید آن روز

بهائیت مولود تصوّف

نوشتاری که در پیش‌رو دارید، نگاهی است واقع‌بینانه به پیدایش بابیت و بهائیت و عملکرد پنهانگزاران اولیه این مسلک به‌طور مختصر، آنهم از مدارک خود این دو فرقه ضالّه، بدون استفاده از کتب ردّیه یا استدلال عقلی و نقلی بر بطلان گفته‌های سران آنها، بلکه با استفاده از روش «تنظیم‌گزینه‌ها» سعی شده است که انشاءالله خوانندگان محترم این کتاب اعمّ از مسلمان و بهائی بتوانند خود پاسخ اشکالات ذهنی خود را در لابلای آن بیابند فلذا گزینه‌ها در عین حال که جنبه شرح حال و اعترافات دارد، نوعی نقض‌آوری بر ادّعاهای گوناگون سران اولیه این فرقه ضالّه می‌باشد.

نقش استعمار در پیدایش بهائیت

خاطرات تلخ جنگهای صلیبی و شکست مسیحیان در این جنگها آنان را بر آن داشته که کینه و عداوت عمیقی نسبت به اسلام و مسلمانان پیدا کنند و لحظه‌ای از توطئه و دسیسه بر علیه اسلام و مسلمانان دست برندارند و لذا تصور این که این جنگها به کلی خاموش شده، خطاست زیرا «لرد النبی» در جنگ جهانی اول وقتی بر بیت‌المقدس دست یافت، گفت: «حالا سلسله جنگهای صلیبی به پایان می‌رسد!!» و این نشان می‌دهد که هنوز آتش کینه و انتقام صلیبی در دلهای مسیحیان نیفسرده است.

وقتی که یکی از رهبران صلیبی در کنار قبر صلاح‌الدین قهرمان اسلامی و نجات‌دهنده فلسطین ایستاد چنین خطاب کرد:

«ای صلاح‌الدین سر از خاک بردار که ما

برگشتیم»!!.

غرض آنان را خاطرات جنگهای صلیبی به شدت رنج می‌دهد به طوری که نه قراری دارند و نه فراغت بال، چنان که «کلادستون» نخست وزیر اسبق انگلستان قرآن را بالای دست گرفت و در حضور نمایندگان مجلس عوام انگلستان با صراحت تمام گفت: «تا وقتی که این کتاب پیشوای مصریان باشد، ممکن نیست پایه سیاست ما در آن سرزمین استوار و برقرار گردد».

با توجه به این اسناد غیر قابل انکار، روشن و آشکار است که منظور سیاست دولتهای استعمارگر مسیحی، سست کردن پیوندهای دینی و ایجاد اختلاف در میان مسلمانان است.

پس این تصادف نیست که همزمان با جنگهای صلیبی یا اندکی بعد از آن در همان نقاطی که جنگهای صلیبی برپا شده بود، مذاهب مختلفی مانند: یزیدی، موحدی، درزی، نقشبندی و بسیاری دیگر (که مسلمانان را به دسته‌های کوچک تقسیم کرده)، پیدا شده‌اند و مسلماً

صلیبیها در پیدایش این‌گونه مذاهب و فرقه‌ها دست داشته‌اند و هر شخص فرومایه بی‌تقوائی را که به دست آورده‌اند برای ایجاد مذهبی جدید و القاء شبهه مأموریت داده و از این راه به ضعف اسلام و مسلمانان کوشیده‌اند.

اگر در باره دست داشتن صلیبیان در پیدایش مذاهب باطل در میان مسلمانان در گذشته، شک داشته باشیم ولی درباره پیدایش مذاهب ساختگی عصر جدید از قبیل: وهابگیری، شیخیگری، بهائیگری و قادیانگیری، و امثال اینها هیچ شکی نداریم و آنچه در تاریخ پیدایش این مذاهب باطل مسلم است و جای هیچ‌گونه شکی نیست، این است که تأسیس‌کنندگان این مذاهب، عموماً مزدور اجانب بوده و از طرف استعمارگران صلیبی مأموریت داشتند یعنی جاسوسانی بودند در لباس مذهب که از طرف دول استعماری برای درهم کوبیدن نیروی عظیم مذهب، اعزام شده بودند تا از راه مذهب‌سازی نیروهای مسلمانان را نابود کنند. اینک به تاریخ اجمالی مذاهب ساختگی دو قرن

گذشته اشاره می‌کنیم:

۱ - وهابیگری:

استعمار غرب در شبه جزیره عربستان مرکز وحی و پایگاه توحید مردی را به نام «محمد بن عبدالوهاب» (۱۱۱ - ۱۲۰۷هـ) پیدا کرد و به او مأموریت داد تا به وسیله وی مذهب ساختگی افراطی وهابیگری را پی‌ریزی نمود.

۲ - شیخیگری

مؤسس این فرقه شیخ «احمد احسائی» (متوفی ۱۲۴۲هـ) و شاگردش «سید کاظم رشتی» (متوفی ۱۲۵۹هـ) است. مطالعه در حالات این دو نفر به خوبی نشان می‌دهد که آن دو دستگاهی برای دین‌سازی و فرقه‌بازی به وجود آوردند.^۱

(۱) رجوع شود به کتاب مزدوران استعمار در لباس مذهب، تألیف

۳ - قادیانگیری

زمانی که مبارزات ملی مردم مسلمان شبه جزیره هند بر علیه استعمار انگلستان به اوج رسیده بود، استعمار انگلستان برای از بین بردن روحیه انقلابی و ضد استعماری پاکستان «غلام احمد قادیانی» را برانگیخت به وسیله او مذهب جدیدی به نام «قادیانی» به وجود آورد.

استعمار با ایجاد این فرقه بر ضد اسلام قیام نموده و می خواهد اساس و پایه های اسلام را متزلزل نماید. جمعیت قادیانی زشت ترین جمعیتی هستند که در مواقع اشغال هند با نیروی انگلیسی با دست آنان به وجود آمده و پیوسته برای ایجاد فساد و نبرد و مبارزه با اسلام خصوصاً در آفریقا تلاش می نمایند.^۱

روحانی، قم.

(المخططات الإستعمارية لمكافحة الإسلام، محمد محمود صوّاف.

۴ - آقاخانگیری

ته‌مانده فرقه اسماعیلیه است و از روز اول آلت دست حکومت‌های خودکامه وقت بود و در این اواخر «آقاخان محلاتی» رهبر همین فرقه و حاکم کرمان غوغائی در ایران بپا نمود و استقلال ایران را به خطر انداخت و چون شکست خورد به هند فرار کرد تا آخر عمر از جیره‌خواران استعمار بود.

«هانری یول» می‌گوید:

«آقا خان در اِزای مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت می‌کرد، خدماتی به انگلستان نمود^۱.

۵ - بهائگیری

این فرقه سیاسی دنباله و زائیده عقائد و افکار

(۱) نعل وارونه، تألیف دکتر میمندی نژاد.

شیخیه است و شیخیه نیز زائیده فرقه غلاة و صوفیه است و کسانی که در این باره مطالعه دارند و حتی خود غربیها نیز بدان تصریح نموده‌اند. «ادوارد برون» مستشرق انگلیسی می‌نویسد:

«میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریم خان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست، هر دو از این فرقه یعنی «شیخیه» بودند بنابراین اصل ریشه طریقه بابیه را در بین معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود»^۱.

البته بایبگری را جز تحریف شیخیگری نمی‌توان دانست که به سرعت از اینجا و آنجا عناصری از تصوف و غالبگری قدیم و مذاهب باطنی التقاط کرد به صورت فرقه جداگانه درآمد که حتی شیخیان، محتاطانه از آن تبرّی می‌جویند، بلکه همین قدر می‌توان گفت که بایبگری جلوه

(۱) مقدمه نقطه الکاف.

دیگری از غالیگری و باطنیگری قدیم و متأثر از حروفیه و نقطویه بوده که انتشار عقائد شیخیه پیش درآمد آن بوده است.

دول استعمارگر در زمان فتحعلیشاه می خواستند مهدی موعودی برای ملت ایران بفرستند چون در زمان او دولت ایران قوی بود، آنها را مانند صوفیان کوبید و از بین برد ولی زمانی که دولت ایران در عهد محمد شاه رو به ضعف گذاشت، میرزا علیمحمد باب مزدور استعمار از فرصت استفاده کرد و فتنه بزرگی راه انداخت در این باره یکی از نویسندگان می نویسد:

«جانشینان وی درحالی که خود را مظهر الوهیت می دانند، از بندگان خدا که انگلیسی هستند، مدال و نشان می گیرند».

... نه تنها انگلیسیها، بلکه روسها هم در فکر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده کنند... و چون انگلیسیها

زرنگ بودند لذا حنای مهدی موعودی را که روسها آورده بودند، رنگ نداد... روسها هم کتبی انتشار دادند و این فتنه سیاسی را علنی کردند»^۱.

خلاصه این مسلک باطل در آغوش استعمارگران و عمالشان رشد کرد، در افکار مردم اضطرابی ایجاد نمود «باب» صراحتاً اعلان داشت که با ظهور بابیت دوران حکومت اسلامی به پایان رسیده است. «باب» در نظر پیروان گمراهش از تمامی پیامبران افضل بوده و به طوری که پیروانش می‌پندارند وی کامل‌ترین هیکل انسانی است که حقیقت خداوندی در آن ظاهر گشته است. اوست که همه چیز را با «کلمه» خود به وجود آورده و مبدأ هر چیز و حقیقت هر پیامبر و رسول بوده است. این یاوه‌گوی خودپرست درباره خود می‌گوید: در زمان نوح، نوح بودم و در عصر ابراهیم، ابراهیم. در دوران موسی، موسی بودم. و

(۱) منظور همان یادداشتهای «کینیا زالدگورکی»، مأمور رسمی سفارت روسیه تزاری است. (نعل وارونه، میمندی نژاد، ص ۴۱).

در زمان عیسی، عیسی. بالاخره در عصر محمد ﷺ،
محمد ﷺ بودم.

«باب» نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه و جماعت را
جز در نماز میّت لغو کرد و ازدواج خواهر و برادر را امر
جایز و مشروع شمرد.

اینک توجه خوانندگان عزیز را به خلاصهٔ روش و
طرز فکر این فرقهٔ ضالّه آن‌طوری که از سخنرانی زن گمراه
و بی‌پروا به دست می‌آید، جلب می‌نمائیم: آن زن که
«قرّة‌العین» نامیده شده در موجودیت و پیشرفت این فرقه
نقش مهمی داشته است.

«قرّة‌العین» تاریخچهٔ سیاهی در پیشانی بهائیت
دارد که به علت کثافت‌کاری‌هایش از نقل آن خودداری
می‌کنیم.

بابیها کنگرهٔ بزرگی در بدشت اقامه کردند^۱. در

(۱) بدشت منطقه‌ای است که مابین خراسان و مازندران واقع شده.

کنگره مردم را برای شنیدن بشارتهائی که تازه از جانب امام غائب (که اینک ظهور کرده) رسیده است، دعوت کردند منظور اصلی از انعقاد کنگره این بود که اعلان کنند، با ظهور بابت شریعت اسلامی نسخ گردیده است در خلال گفتگوهای که ایراد می‌شد، «قرّة العین» بدون حجاب و آرایش کرده از پشت پرده بیرون آمد و با فریبندگی و جاذبه جنسی آمیخته به شیطنت خود روی کرسی قرار گرفت و گفت: «حضار محترم گوش کنید و بدانید که با ظهور «باب» دیانت اسلام نسخ گردید و شریعت جدید «باب» هم هنوز به ما نرسیده است. اینکه خود را با نماز و روزه و زکات و سایر تعلیمات و احکام اسلامی مشغول کنید، عمل لغو و باطلی انجام داده‌اید... مولای ما «باب» به زودی کشورها را فتح کرده و همه را تسخیر خواهد نمود... وی همه ادیان روی زمین را به دین واحدی تبدیل می‌کند و آن دین، همان دیانت جدید خود اوست.

علیهذا من این حقیقت را به شما می‌گویم که امروز نه

تکلیفی هست و نه دستور و هرگز مجبور نیستید که در شدت و سختی به سر برید خود را از وحدت و تنهایی رها کنید و به کثرت رو آورید و این پرده را که در میان شما و زنانتان وجود داشته است، به دور اندازید یعنی زنان را در همه شوون با خود شریک نمائید، آنان را از خلوت و تنهایی برهانید، زنان شکوفه‌های زندگی هستند و شکوفه را می‌چینند و استشمام می‌کنند!! زیرا که زن برای بوئیدن خلق شده است، شکوفه را باید چید و به دوستان هدیه کرد... همسران خود را از دوستانتان پنهان نکنید زیرا نه دیگر در این باره تکلیفی هست و نه دستوری، از این زندگی کاملاً لذت ببرید، زیرا بعد از مرگ دیگر خبری نیست».

این است بهائیت. چیزی جز ضلالت و گمراهی و غرق شدن در منجلاب بدبختی و فاصله گرفتن از دین الهی، نیست خداوند به علما و نویسندگان مسلمان جزای خیر دهد که پیوسته در کمین این مسلک خطرناک بوده و ماهیت آن را روشن کرده‌اند.

اینک نوشته‌ای که پیش رو دارید، برای معرفی این فرقه گمراه تهیه شده است. نویسنده پرمایه و پرتلاش جناب آقای سید نصیر سید کماری با حوصله خاصی به بررسی این مرام باطل از کتابهای خودشان پرداخته و ثابت کرده است که بهائیت در واقع زائیده تصوف است و برای ریشه کن کردن این نوع بدعتها و کج‌اندیشیها باید با صوفیگری و درویشی مبارزه کرد. اگرچه کتاب مختصر است ولی اطلاعات قابل توجهی برای کسانی که می‌خواهند با یک مطالعه کوتاه به عقائد و تعالیم این فرقه ضالّه آشنا گردند، دربر دارد. موفقیت ایشان و عموم کسانی که در راه روشن ساختن افکار مردم مخصوصاً نسل جوان تلاش می‌کنند، از خداوند بزرگ مسألت می‌نمایم.

قم - داود الهامی

۷۷/۹/۳۰

امید است که این بضاعت مزجاة مورد قبول درگاه
خدای تبارک و تعالی و مورد خشنودی آخرین حجّت حیّ و
غائب خدا حضرت مهدی (عج) باشد و بیش از آن که
پیروان ناآگاه آن فرقه ضالّه را هدایت کند، باعث بیداری
مسلمانان به ویژه شیعیان در پی بردن به انگیزه و مبانی
اعتقادی صوفیه و دراویش به ظاهر مسلمان گردد.

انشاءالله.

سید نصیر سید کماری

اسلام دین بصیرت

خدای متعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ﴾^۱

«پس مزده بده به بندگان من، آنان که به سخن گوش فرا
می‌دهند و سپس نیکوترین آن را تبعیت می‌کنند».

و به پیامبر خویش دستور می‌دهد که:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ
مَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۲

«بگو ای محمد این راه من است که (همه را) براساس بینش،

چه خودم و چه پیروانم را به سوی خدا فرا می‌خوانم».

(۲) یوسف: ۱۰۸.

(۱) زمر: ۱۸.

حق‌گرا باشید

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«اقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهِ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا وَإِنْ كَانَ
بَغِيضًا بَعِيدًا وَازْدَدِ الْبَاطِلَ عَلَى مَنْ جَاءَكَ بِهِ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ
كَبِيرٍ وَإِنْ كَانَ حَبِيبًا قَرِيبًا.»

«پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حق را از هرکسی که باشد چه بزرگ
یا کوچک بپذیر هرچند که دشمنی بیگانه باشد و باطل را به خودش
برگردان چه کوچک باشد یا بزرگ هرچند که دوستی نزدیک
باشد»^۱.

بهاثیت آئین کورسازی

متأسفانه سران بهائیت پیروان خود را از خواندن
نوشته‌های مخالفین و تماس با غیر بهائیان منع می‌کنند تا
بینش نیابند و همیشه کور باشند.

(۱) نهج الفصاحة: حدیث ۴۲۸.

در نشریهٔ محفل روحانی بهائیان تهران آمده است:
«اوراق و رسائل ناقضین و منحرفین از صراط الهی!
چه قدیم و چه جدید، کلّ قابل نار، یاران از این نشریات
احتراز نمایند و اعتناء نکنند»^۱.

در همان نشریه آهنگ بدیع (مخصوص بهائیان)
آمده است:

«شک نیست که به موجب اوامر و دستورات
صریحه و تأکیدات مؤکدهٔ حضرت ولی امرالله (شوقی
افندی) مُحاوره و مکالمه و حتی مبادلهٔ سلام و تعارف با
چنین نفوس به کلی ممنوع است. حال کلمات آنها خواه
حضوراً القاء گردد یا در ورق کاغذ مرقوم باشد و قرائت
شود و یا آن که به وسیلهٔ ادوات ناقله صوت (تلفن،
تلویزیون، رادیو و...) به سمع سامعین برسد در هر صورت
کلمات ناریه است و تقرب به آن ممنوع و مردود»^۲.

(۱) آهنگ بدیع: سال ۸، شماره ۱۵، ص ۱۵۵.

(۲) آهنگ بدیع: سال ۸، شماره ۱۵، ص ۱۵۵.

دوران ظہور مہدی (عج) از دیدگاه عبدالبہاء

عباس عبدالبہاء می گوید:

«جمیع ملل عالم منتظر دو ظہور هستند کہ این دو ظہور باید باہم باشد و کل موعود بہ آئند یہود در تورات موعود برّ الجنود و مسیح هستند و در انجیل موعود بہ رجوع مسیح و ایلیا هستند.

و در شریعت محمدی موعود بہ مہدی و مسیح

هستند...

و اخبار نمودند کہ در این دو ظہور جهان، جهان دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان، خلقت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطہ کند و عداوت و بغضاء زائل شود و آنچه کہ سبب جدائی میان قبائل و طوائف و ملل است، از میان رود و آنچه کہ سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است، بہ میان آید غافلان بیدار شوند کورہا بینا گردند کرہا شنوا شوند گنگہا گویا گردند مریضہا شفا

یابند مرده‌ها زنده شوند جنگ مبدل به صلح شود عداوت
منقلب به محبت گردد اسباب نزاع و جدال به کلی از میان
برخیزد و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک
آئینه ملکوت شود ناسوت سریر لاهوت گردد کل ملل ملت
واحد شود و کل مذاهب مذهب واحد گردد جمیع بشر یک
خاندان شود و یک دودمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم
یک قطعه یابد و اوهامات جنسیّه و ظنیه و شخصیّه و
لسانیّه و سیاسیّه جمیع محو و فانی شود کل در ظلّ
ربّ الجنود به حیات ابدیه فائز گردند^۱.

آیا این آرمانها اکنون تحقق یافته است؟ اگر نه، پس
بدانید که نه مهدی تاکنون ظاهر شده و نه خود خدا».

باب کیست؟

سید علیمحمد شیرازی معروف به میرزا علیمحمد

(۱) مفاوضات: ص ۲۰ و ۳۱.

باب، فرزند میرزا رضا بزّاز (سید محمد رضا تاجر شیرازی) در اول محرم سال ۱۲۳۵ هـ ق (۳ اکتبر ۱۸۱۹ م = ۱۱ مهر ماه ۱۲۱۵ هـ ش) از مادری به نام «فاطمه بیگم» در شیراز به دنیا آمد.

بنا به نوشته «احمد یزدانی» (مبلغ بهائی) پس از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات «زبان عربی» در یکی از مکاتب شیراز، مکتب شیخ محمد عابد «که شیخی مذهب بود» در قهوه اولیاء در عنفوان جوانی به تجارت مشغول شد.^۱

احمد سروش می نویسد: سید علیمحمد در سن ۱۹ سالگی برای تجارت به بوشهر رفت و در آنجا مشغول ریاضت گردید و ساعات متوالی در آن جهنم سوزان به امید تسخیر شمس با سر برهنه چشم به کره مشتعل خورشید می دوخت و اوراد و اذکاری می خواند باشد که

(۱) نظر اجمالی در دیانت بهائی: ص ۱۲.

خورشید را تسخیر کند^۱.

در کتاب اعترافات «کینیازدالگورکی» آمده است که: من پس از مأموریت یافتن از جانب امپراطور روسیه با لباس روحانی و به نام «شیخ حسین لنکرانی» وارد نجف شدم و ... پس از کوشش بسیار سر درس حجة الاسلام آقای آقا سید کاظم رشتی حاضر شده و با بعضی از طلاب «شیخی» گرم گرفتم.

در نزدیک منزل من یک نفر طلبه منزل داشت و نامش سید علیمحمد و از اهل شیراز بود ... همه آنها که مذهب شیخی داشتند با من گرم گرفتند ... ولی سید علیمحمد دست از دوستی من نمی‌کشید و بیشتر مرا مهمان می‌کرد و قلیان محبت را باهم می‌کشیدیم.

این سید عارف مسلک بی‌اندازه تندهوش و با ذکاوت و خیلی ابن‌الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز

(۱) مدعیان مهدویت: ص ۱۱۱.

به طلسم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت^۱.

کینیازدالگورکی می‌گوید:

«روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم رشتی یک نفر طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب‌الأمر کجا تشریف دارند؟»

آقا فرمود: من چه می‌دانم شاید در همینجا تشریف داشته باشند ولی من او را نمی‌شناسم.

من مثل برق یک خیالی به سرم آمد که سید علیمحمد (که این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضتهای بیهوده، با نخوت و جاه‌طلب شده بود و روزی که آقا سید کاظم این مطلب را فرمود سید حضور داشت). (شاید همان صاحب‌الأمر باشد) فلذا پس از این مجلس من بی‌نهایت به سید احترام می‌کردم و برای همیشه بین خود و او در راه رفتن حریم قرار می‌دادم^۲.

(۱) اعترافات کینیا: ص ۳۰ و ۲۹. (۲) اعترافات کینیا: ص ۳۱.

کینیا زدا لگورکی می افزاید:

یک شبی که (سید علیمحمد) قلیان چرس را زده بود، من با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم: حضرت صاحب الامر به من تفضّل و ترحمی فرمائید بر من پوشیده نیست توئی تو!!

سید یک پوزخندی زده و خودش را از تنک و تا نینداخت ولی بیشتر متوجه ریاضت بود.

گفتم: تو باب علمی یا صاحب الزمانی، پرده پوشی بس است خود را از من مپوش ... گفت: آقا شیخ عیسی این صحبت ها را کنار بگذار صاحب الزمان از صلب امام حسن مسکری علیه السلام و بطن نرجس خاتون است... مرا دست انداختی؟!

من پسر سید رضای شیرازی هستم و مادرم رقیّه ^۱

(۱) مادر سید علیمحمد را فاطمه بیگم یا خدیجه نوشته اند نه رقیه فلذا شاید نویسنده اشتباه کرده است.

موسوم به خانم کوچک (اهل کازرون) است.

گفتم: آقای من مولای من، تو خود می‌دانی که بشر هرگز هزار سال عمر نمی‌کند و این موهبت (امامت) نوعی است، تو سیدی و از صلب حضرت امیری آنچه بر من محقق شده، تو باب علمی و صاحب‌الزمانی من دست از دامن تو بر نمی‌دارم.

سید با حال قهر از من جدا شد ولی من مجدداً به منزل او رفتم، بلکه او تحریک و معتقد شود باب علم است....

بالاخره من سید را با این که متلون و سست‌عنصر بود، در راه انداختم و چرس^۱ و ریاضت کشیدن او هم به من کمک کرد^۲.

کینیازدالگورکی در ادامه می‌گوید:

(۱) چرس ظاهراً از برگ شاهدانه درست می‌شود و برای پرخوری و خنده مورد استفاده قرار می‌گیرد. (۲) اعترافات کینیا: ص ۳۲.

به سید (علیمحمد) گفتم: از من پول دادن و از تو دعوی مبشّری و بابیت و صاحب‌الزمانی کردن. با این که در ابتداء اکراه داشت، ولی به قدری به او خواندم و او را تطمیع کردم که کاملاً حاضر شد. به او گفتم: تو نمی‌دانی یک قشون مُعْظَمی پشت‌سر این گفتار هست. خواهی نخواهی او را راضی کردم و او هم به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت. در بوشهر چنانچه به من نوشته بود، مشغول ریاضت شده و مرا هم دعوت نموده بود و من هم دعوت او را اجابت نمودم.^۱

کینیازدالگورکی در آخر داستان خود می‌گوید:

من به وزارت امور خارجه (در روسیه) رفتم و تفصیل عملیات خود را به عرض رساندم و گفتم: حال مرا مأمور ایران نمائید.

حسب الأمر امپراطور (روسیه) گراف‌مدرن (سفیر

(۱) اعترافات کینیازد: ص ۳۷.

وقت روسیه در تهران) را احضار و مرا به جای او منصوب نمودند و در اواخر ماه مه ۱۸۴۵م (خرداد ۱۲۲۴هـ.ق، جمادی الاولی ۱۲۶۱هـ.ق) وارد تهران شدم^۱.

آنچه که ملاحظه فرمودید، در واقع برداشت یک نویسنده ناشناس ایرانی از دخالت دولت روس در به وجود آمدن فرقه ضالّه بابیه و بهائیه در ایران است (نه اعترافات و خاطرات یک جاسوس و مأمور تزار روس در حدود ۱۶۰ سال قبل).

اما آنچه که از اسناد و مدارک مورد قبول برای بهائیان برمی آید، حمایت «پرنس دالگورکی» سفیر روس از میرزا حسینعلی نوری بعد از شیوع دعوی باب و کشته شدن وی می باشد.

فلذا ظاهراً روسیه تزاری، نه در به وجود آمدن فرقه بابیه دخالت داشته است و نه در به وجود آمدن فرقه

(۱) اعترافات کینیا: ص ۳۸.

بهائیت، بلکه قضیه عمیقتر و ریشه‌دارتر از دخالت یک کشور بیگانه در به وجود آمدن یک فرقه جهت ایجاد اختلاف و تشّت در میان ایرانیان بوده و می‌باشد.

واقع امر این است که:

۱ - فرقه ضالّه بهائیت زائیده فرقه ضالّه بابیت

است.

۲ - بابیت زائیده فرقه ضالّه شیخیه است.

۳ - شیخیه زائیده فرقه هالکه غلاة شیعه است.

۴ - فرقه غلاة زائیده فرقه ضالّه تصوّف است؛ ۵ -

تصوف نیز زائیده فلسفه یونان و رهبانیت مسیحیت است.

فلذا ریشه همه این فرّق ضالّه به فلسفه یونان و تصوف

برمی‌گردد. چرا که فلسفه یونان تعبّد در برابر دین را از

فیلسوف می‌گیرد و اندیشه او را به چارچوب منطق

ارسطوئی منحصر می‌سازد.

و چون چارچوب عقل منطقی از درک مبدأ و معاد

عاجز می ماند، فلذا به خیالبافی و سفسطه گرفتار می شود و اینجاست که تصوّف که زائیده خیالبافی یا همان سوفیسم «سفسطه گری» است، رخ می نماید و جهان بینی جدیدی بر اثر خیالبافی به وجود می آید. مکتب سوفسطائی به هنگام آمیزش با جهان بینی ادیان الهی تبدیل به مکاتب جبریّه و قدریه و مفوضه و تصوّف می گردد تصوف هم در آمیزش با جهان بینی تشیّع به صورت غلوّ در حقّ ائمه جلوه کرده و در آمیزش با جهان بینی اهل تسنّن به عقیده باطل «وحدت وجود» انجامیده است فلذا شیخیّه نمونه تشیّع آمیخته به تصوّف است چرا که ضمن دخیل شمردن ائمه اطهار علیهم السلام در عالم تکوین، جائی هم برای ترقّی انسان به مقام ائمه علیهم السلام تحت عنوان رُکن رابع باز کرده است تا به محوریت و قُطبیّت مورد نظر در تصوّف آمیخته به تسنّن رنگ شیعی بدهد و وجوه ناس را به سوی خود فرا خواند که با گسترش این عقیده، راه برای دیگران نیز هموار می گردد و اشخاصی مثل سید علی محمد باب و میرزا حسینعلی به وجود

می آیند.

اما بهائیت، که در واقع زائیده تصوّف آمیخته به جهان بینی اهل تسنن است پا را فراتر می گذارد و به جای گفتن «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ» چنین می گوید: «لَا فَرْقَ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ إِلَّا أَنَا مَظْهَرُهُ».

بالاخره لازمه چنین جهان بینی «هیکل خدائی» شاریت و نسخ شرایع قبلی و مباح شمردن تمامی محرمات است و این بزرگترین خطر برای ادیان الهی است و در واقع کُفری است که در درون ایمان رشد می کند و نابودش می کند.

البته اگر تعبّد به شرع را از انسان بگیرند راه برای خیانت کردن و فساد وی (در اثر همگامی و هماهنگی با دشمنان دین و ملت) هموار می شود اینجاست که به رمز حمایت دولت های استعمارگر به ویژه روسیه و انگلیس و آمریکا از: ۱ - بهائیت؛ ۲ - تصوّف؛ ۳ - عرفان؛ ۴ - فلسفه؛

۵ - حقوق بشر؛ ۶ - و وحدت ادیان، پی می‌بریم.

فلذا برای مبارزه با فرقه ضالّه بهائیت به جای متهم کردن سرانش به برخورداری از حمایت استعمارگران باید با تصوّف و عرفان التقاطی موجود در میان مسلمین به ویژه در میان شیعیان و مخصوصاً در حوزه‌های علمیه مبارزه کرد تا دیگر اشخاصی از میان روحانیت بر نخیزند که از خود بی‌خود شوند و همچو منصور حلاج کوس «أَنَا الْحَقُّ» بزنند و دعوی خدائی کنند!!

بهاء‌الله کیست؟

میرزا «حسینعلی نوری مازندرانی» ملقب به «بهاء‌الله» در روز ۲ محرم ۱۲۳۳ هـ ق در تهران به دنیا آمد پدرش میرزا «عباس تاکری» معروف به میرزا بزرگ نوری از مستوفیان رژیم قاجار و مادرش زنی به نام «خدیجه» بود.

وی در اواخر عمرش ادعای خدائی کرد چنانچه
مبلغ معروف بهائیت «نبیل زرنندی» درباره تاریخ تولّد
میرزا حسینعلی این شعر را گفته است:

در اول غربال (۲۳۳ هـ ق) ز سال فرقان (سال قمری)
دوم سحر محرم اندر تهران
از غیب قدم به ملک امکان گذاشت
شاهی که بود خالق من فی الامکان !
عجب! شکم مادر هم جزو عالم غیب است!!

میرزا حسینعلی بعد از ادعای خدائی به پیروان خود
دستور داد که در سالروز تولّد وی این دعا را بخوانند:

«فِيَا حَبِّدًا مِنْ هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالُ
الْقَدَمِ (میرزا حسینعلی) عَلَى عَرْشِ اسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ وَ
فِيهِ وُلِدَ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ»^۲.

(۱) گنجینه حدود و احکام: ص ۴۰۳.

(۲) مائده آسمانی: ج ۴، ص ۳۴۴.

تناقض یعنی این: «زائیده شد در این روز کسی که نزائیده
و نه زائیده شده»

ای کاش اهل بهاء نام پدر و مادر و پسر و دختر و
برادر و خواهر میرزا حسینعلی را از کتابهای خود حذف
می‌کردند تا راه برای ادعای ظهور خدا از عالم غیب در سال
۱۲۳۳ هـ ق و صعودش به ملکوت اعلیٰ در سال ۱۳۰۹ هـ ق
هموار می‌شد و الاّ خدای فامیل‌دار که در جهان خیلی زیاد
است!.

خدای درس‌خوان و مشق‌نویس

با این که بهائیان سعی دارند که میرزا حسینعلی را
شخصی امّی و درس‌نخوانده جلوه دهند تا راهی برای
توجیه ادعای پیامبری و خدائی او بیابند اما مدارک زیر
نشان می‌دهد که وی در کودکی مشغول تحصیل بوده است:
عزّیه خانم خواهر میرزا حسینعلی در نامه خود به

پسر وی عبدالبهاء می نویسد:

«کسی (میرزا حسینعلی) که از بدایت عمر از صرف
و نحو و معانی و بیان آگاه و از قوانین شعراء عجم و عرب با
اطلاع و از کتب و تواریخ و سیر با بهره ... و روز و شب با
عرفا و دراویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و
مشهور»^۱.

سپس عزّیه خانم می نویسد:

«جناب میرزا، ابوی شما (بهاءالله) از بدایت عمر که
به حدّ بلوغ رسیدند به واسطهٔ فراهم بودن اسباب و
گردآمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق
داشتند و آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشتند
پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و
مطالب عرفان قائل گردید... اغلب روز و شب ایشان به
معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفا و درویشان

(۱) تنبیه النائمین: ص ۳۴.

مشغول بود»^۱.

آموزش فلسفه و تصوّف

کینیا زدا لگورکی می‌نویسد:

«شبه‌ها جمع کثیری در منزل حکیم (فیلسوف) احمد گیلانی مجتمع می‌شوند و شبهای دوشنبه و جمعه ذکر می‌گرفتند من هم در آنجا سر سپرده بودم دوستان و برادران طریقت بی‌شماری داشتم «میرزا آقا خان نوری» هم در این خانقاه سرسپرده بود و به واسطه او نوری‌ها و بستگان او که از اهل نور بودند جزو مرده حکیم و سرسپرده بودند از جمله بستگان او میرزا حسینعلی، میرزا یحیی... محرم من شدند از هرجا خبری می‌شد به من اطلاع دادند... من چند نفر محرم خود را تربیت جاسوسی می‌نمودم و هیچکدام لیاقت میرزا حسینعلی و برادرش

(۱) تنبیه النائمین: ص ۴.

میرزا یحیی را نداشتند^۱.

خود میرزا حسینعلی می گوید:

بعضی از عرفاء به بیت مبارک (خانه من) می آمدند
و ملاقات واقع می شد این دخلی در تعلیم و تعلم
نداشت!^۲.

میرزا حسینعلی بعد از ادعای خدائی می گوید:

ما همه را به خواندن حکمت (فلسفه) سفارش
می کنیم همچنان که قبلاً نیز بندگان را به آن سفارش
می کردیم و همانا ما خیرخواه دانا هستیم^۳.

میرزا حسینعلی می گوید:

ای علماء آیا کسی از شما قادر است که با من در
میدان مکاشفه و عرفان در افتد یا در مسابقه
حکمت (فلسفه) و تبیان جولان نماید نه به خدای رحمان

(۱) اعترافات کینیا: ص ۷ و ص ۱۸.

(۲) بدیع: ص ۲۸۷. (۳) اقدس: ص ۱۱۱.

هرکس که روی زمین است فانی شدنی است! ^۱.

ادّعی بایّت

سید علی محمد شیرازی در شب جمعه ۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق در سن ۲۴ سالگی برای «ملاحسین بُشروه‌ای» اظهار داشت که من باب امام زمان (عج) هستم ^۲. که آن شخص به جهت شیخی بودن مذهبش (که در جستجوی باب علم و رکن رابع بعد از فوت سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی بود) فوراً ادّعی او را پذیرفت و به وی ایمان آورد.

و به دنبال وی در مدت کمی حدود ۱۸ نفر از علمای شیخیه به بایّت وی معتقد شدند. چرا که :

اولاً: سابقه ذهنی نسبت به ادّعی واسطه‌گری بین

(۱) اقدس: ص ۲۹.

(۲) نظر اجمالی در دیانت بهائی: ص ۹۰ و ۱۲.

امام زمان و مردم در زمان غیبت کبری داشتند (برخلاف عقیده شیعه و برخلاف توقیع شریف صادره از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر(عج) به علی بن محمد سمری).

ثانیاً: سابقه آشنائی به شرکت سید علیمحمد باب در درس سید کاظم رشتی داشتند.

این ۱۸ نفر از سوی باب ملقب به حروف حیّ شدند که مساوی است با عدد ۱۸.

سید علیمحمد بعد از ایمان آوردن ۱۸ نفر از شیخیه و ایمان نیاوردن دیگران ادعای خود را قیامت تلقی کرد و اظهار داشت که تنها کسانی که در این قیامت از علم خود نفعی بردند، طلاب کاظمیون (شاگردان سید کاظم رشتی رهبر دوم شیخیه) بودند.^۱

و دستور داد که تخم مرغ را قبل از پختن به چیزی نزنید که محتوایش ضایع می شود چون که تخم مرغ روزی

(۱) مدعیان مهدویت: ص ۱۸۱.

من در ایام قیامت بوده است!

نگاهی به گفته‌های باب در اول ظهورش

سید علیمحمد باب می‌گوید:

برکل موجودات فرض است معرفت ۱۲ نفس مقدّس که قائم مقام ولایت مطلقه (امیرالمؤمنین علیه السلام) بوده باشند... الحسن بن علی والحسین بن علی و... حسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصديقة صلوات الله عليهم اجمعين.

و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند.^۱

تصریح به نام مبارک امام زمان (عج) و ولیّ شمردن حضرت فاطمه علیها السلام در آخر ائمه علیهم السلام ظاهراً جزو سلیقه‌های شیخیه است.

(۱) صحیفه عدلیه: ص ۲۷.

اسلام نسخ نخواهد شد

سید علیمحمد باب میگوید:

یوم ظهور حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مقام دین و اهل آن به مقام ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ رسیده بود ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ به علت آن که تبدیلی از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد بل «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.

عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) میگوید:

سید علیمحمد باب در اول کتاب تفسیر سوره یوسف نوشته است: «اللَّهُ قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ...». که ترجمه اش این است: خدای متعال مقدر ساخت که این کتاب در تفسیر احسن القصص از جانب محمد بن الحسن...

(۱) آیه مورد اشاره در سوره مؤمنون، آیه ۱۴ می باشد.

(۲) صحیفه عدلیه: ص ۵.

علی بن ابیطالب بر بندهاش (من) بیرون آید تا از جانب ذکر
حجت رسای خدا بر جهانیان باشد^۱.

سید علیمحمد در پایان کتاب صحیفه عدلیه خود

می نویسد:

«... وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ عَبْدًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي

كُلِّ الْأَلْوَاحِ»^۲. گواهی می دهم که علی (علیمحمد باب) بنده بقیه الله

است در تمامی الواح (نوشته هایش).

و در اول کتاب بین الحرمین خود می گوید:

«قُلْ إِنِّي أَنَا عَبْدٌ مِنْ (عَبِيدِ) بَقِيَّةِ اللَّهِ قَدْ آمَنْتُ بِاللَّهِ

وَ آيَاتِهِ وَ مَا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الشَّهِيدُ الْعَلِيمُ»^۳.

بگو من بنده ای از بندگان بقیه الله هستم که به خدا و آیاتش و

تمامی آنچه که در قرآن از جانب خدا نازل شده، ایمان آورده ام و

(۲) صحیفه عدلیه: صفحه آخر.

(۱) رحیق مختوم: ص ۳۴.

(۳) بین الحرمین: ص ۱.

خدائی جز خدای گواه و دانا نیست.

سید علیمحمد باب در سوره قتال می گوید:

«يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنِينَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُرَدُّونَ
الذِّكْرَ كَافَّةً وَطَيَّبُوا الْأَرْضَ لِلْحُجَّةِ»^۱.

ای مؤمنان با مشرکان همگی بجهنگید همچنانکه همگی آنها
ذکر(باب) را رد می کنند و زمین را برای حجت (مهدی عج) آماده
سازید.

سید علیمحمد باب در ابلاغیه الف می گوید:

گواهی می دهم که امروز حجت تو محمد بن الحسن
است و گواهی می دهم که بعد از بابهای اربعه (نواب خاصه
چهارگانه) بابی برای او (محمد بن الحسن عج) نیست...
و این که در زمان غیبت (کبرای) آن حضرت علمائی هستند
که مورد حمایت آنحضرتند^۲.

(۱) تفسیر احسن القصص (سوره یوسف) بخش سوره قتال.

(۲) اسرار الآثار: ج ۱، ص ۱۸۲.

ناگفته نماند که بعضی از بهائیان علت انکار حیات حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت را طول عمر بیش از هزار ساله آن حضرت بیان می‌کنند که در پاسخ به این اشکال نظر شما را به گفته یکی از بزرگان بهائیت جلب می‌کنیم:

«ابوالفضل گلپایگانی» در پاسخ سؤال «نورالدین هندی» از عمر دراز حضرت نوح می‌گوید: ... علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نه امتناع عقلی زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می‌شود، نیست ... و عاقل خردمند به مجرد استبعاد برخلاف حکم قرآن شریف سخن نمی‌گوید زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی‌بردار نیست^۱

(۱) فرائد: ص.

ادعای قائمیت

بعد از گرویدن ۱۸ نفر از شیخیه به سید باب به عنوان نائب خاص غیر منصوبه حضرت مهدی (عج) یا به اصطلاح رکن رابع ابداع شده توسط شیخ احمد احسائی سید باب زمینه را برای ادعای قائمیت مساعد دید اما از آنجا که یکی از علائم ظهور حضرت مهدی (عج) قیام از مکه مکرمه می باشد، تصمیم گرفت که به مکه برود و در همانجا یا بعد از بازگشت از مکه ادعای مهدویت و قائمیت نماید فلذا ظاهراً به طرف مکه حرکت کرد اما آیا واقعاً به مکه رفته است یا نرفته است، معلوم نیست (خبری در دست نیست).

اما چون طرفداران (بابیت) وی علاقه مند بودند که این ادعای او را علنی سازند تا عده زیادی به وی بگردند، فلذا هنوز وی از مکه بر نگشته بود که بنا به نوشته «نبیل زرنندی» (از بزرگان بهائیت) در غیاب او، «ملا صادق خراسانی» (یکی از بابیان اولیه در شیراز که امام جماعت

بود)، جمله «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّ بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ» (گواهی می‌دهم که علیمحمد در ارتباط با بقیه‌الله است) را به فقرات اذان و اقامه اضافه کرد که این امر باعث بروز سر و صدا در شیراز گردید.^۱

بالاخره نظام الدوله حاکم وقت شیراز سوارانی را به بوشهر فرستاد تا سید علیمحمد را که در راه (رفتن یا برگشتن) بود، به شیراز بیاورند و مورد تحقیق و بازخواست قرار دهند.

اشراق خاوری می‌نویسد:

سید باب (بعد از خوردن یک سیلی از نوکر نظام‌الدوله) ادعای بابت و وکالت خود از جانب آن حضرت را پس گرفت و در مسجد وکیل شیراز و در حضور جمعیت گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام و مردم هستم»، و بر مریدانش لعنت فرستاد.^۲

(۱) تاریخ نبیل: ص ۱۳۸ - ۱۳۶.

(۲) تلخیص تاریخ نبیل: ص ۱۴۱ - ۱۳۱.

حرکت به سوی اصفهان

بالاخره سید علیمحمد باب زمینه را برای ماندن در شیراز مساعد ندید و ناچار به خروج از آن شهر و حرکت به طرف اصفهان گردید.

احمد سروش می‌نویسد:

بنا به قولی حرکت باب از شیراز به اصفهان در سال ۱۲۶۲ هـ ق (۱۲۲۵ هـ ش) بی‌مقدمه نبود زیرا سید علیمحمد قبلاً به‌طور نهانی به «منوچهر خان گرجی» (معمدالدوله) والی اصفهان که روسی‌الأصل و مسیحی مذهب بود، نامه نوشته بود و معمدالدوله نیز نهانی چند کس به سراغش فرستاده و به اصفهانش فراخوانده بود^۱ و به هنگام ورود به اصفهان، علمای اصفهان را جهت استقبال از وی ترغیب نمود و سید باب به منزل امام جمعه اصفهان (که منصوب از جانب رژیم قاجار بود) وارد شد.

(۱) مدعیان مهدویت: ص ۱۱۳.

پذیرائی حاکم روسی الأصل و مسیحی از باب

بالاخره معتمدالدوله در اثر فشار مردم و دستور حکومت مرکزی مجبور شد که باب را در روز روشن از اصفهان به سوی تهران گسیل دارد اما شب‌هنگام او را از مورچه‌خوار مخفیانه به اصفهان بازگردانید و در خانه خود (عمارت خورشید) مسکن داد و چهارماه از وی پذیرائی شایان کرد در این مدت از سید باب در خواست نمود که کتابی درباره نبوت خاصّه (اثبات پیامبری و خاتمیت رسول اکرم ﷺ) بنویسد و او نیز درخواست او را با نوشتن کتاب نبوت خاصّه اجابت کرد.

منوچهر خان بعد از دیدن آن کتاب با صدای بلند گفت: «من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف به صحت اسلام نداشتم»^۱.

(۱) تاریخ نیل: ص ۲۰۵ و ۱۸۷.

وعده‌های فریبنده

شوقی افندی می‌نویسد:

منوچهرخان گرجی (روسی) والی اصفهان به سید
علیمحمد باب وعده داد که با محمد شاه قاجار خواهد
جنگید و ایران را تسخیر نموده و مردم را به پیروی از وی
وادار خواهد ساخت.

و نیز چهل میلیون فرانک دارائی خود را به او خواهد
بخشید و خواهر زیبای شاه را هم برای وی خواستگاری
خواهد کرد.^۱

سید باب با امید به این‌گونه وعده‌های یک حاکم غیر
مسلمان روسی‌الأصل به خود جرأت داد که ادعای قائمیت
کند که به دنبال آن وقایع زیادی در میان شیعیان و
طرفداران باب اتفاق افتاد.

(۱) قرن بدیع: ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۰ و ظهورالحق: ج ۳، ص ۱۰۵ و ۹۳ -
و مطالع الانوار: ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

در این نوشتار جهت اختصار از شرح وقایع قلعه طبرسی و زنجان خودداری می‌شود و فقط نظر خوانندگان را به گفته یکی از آن ۱۸ بایی (حروف حی) جلب می‌کنم:

«عبدالحمید اشراق خاوری» (بهائی) می‌نویسد:

جمال مبارک (میرزا حسینعلی) می‌فرمودند: روزی جناب وحید (میرزا یحیی ازل جانشین باب) پیش من آمدند لوحی از حضرت اعلیٰ (باب) در دستشان بود ذکر نمودند که این باید به ملا عبدالخالق (یزدی) برسد.. مردم و دادم... لوح را تلاوت کرد چون به آیه عَظْمِی و نَفْخَةَ کَبْرِی رسید، «أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي أَنْتُمْ بِظُهُورِهِ تُوعَدُونَ» لوح را انداخت و فریادش بلند شد که ای داد پسر من بنای کشته شد.^۱

لازم به تذکر است که پسر ملا عبدالخالق در واقعه قلعه طبرسی که طرفداران بابیت باب با مردم و مأمورین

(۱) ظهورالحق: ص ۱۷۳.

قاجار درگیر شدند، کشته شده بود.

نبیل زرنندی می‌نویسد:

قدّوس (ملا محمد علی بارفروش) چون به مقبره
شیخ طبرسی (درمازندران) رسید، پشت بدان داده آیه
﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾^۱ را خواند.

میرزا حسینعلی می‌گوید: ... قائم حقیقی (سید
علیمحمد باب) به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود و
شهیدش نمودند.^۲

ناگفته نماند که بعد از کشته شدن باب، میرزا
حسینعلی کتاب ایقان را برای اثبات قائمیت باب نوشت اما
بعد از مردن خودش:

شوقی افندی می‌گوید: حضرت بهاءالله (میرزا
حسینعلی) در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی

(۱) تلخیص تاریخ نبیل: ص ۳۶۰. (۲) اشراقات: ص ۷.

است که ... جمیع انبیاء مأمور به بیان آن بوده ^۱ فلذا کلمة قائم را از باب حذف می‌کند و می‌گوید: حضرت اعلیٰ (سیدباب) همان موعود مقدسی است که به ظهورش و عود جمیع انبیای سلف تحقق یافته است ^۲.

بالاخره سید باب در اواخر عمرش ۱۲۶۵ هـ ق ادعای قائمیّت ^۳ و رسالت و شارعیّت ^۴ و ربوبیّت ^۵ نمود و دو کتاب معروف بیان عربی و بیان فارسی را در زندان نوشت و ادعا کرد که «محمد نقطه فرقان است و من نقطه بیان» و هر دو یکی است ^۶. فلذا معروف به نقطه اولی شد

ادعای الوهیّت

شوقی افندی می‌گوید: در حقیقت عظمت حضرت

-
- (۱) دوربائی: ص ۹. (۲) دوربائی: ص ۴۱.
(۳) مقاله شخصی سیاح: ص ۲۲. (۴) مفاوضات: ص ۱۲۴.
(۵) لوح هیکل الدین: ص ۵. (۶) مدعیان مهدویت: ص ۱۷۴.

باب بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقله را به نحوی که در هیچ‌یک از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است^۱

سید علیمحمد باب با نوشتن کتاب بیان عربی و لوح هیکل‌الدین که از آخرین نوشته‌های اوست، خود را ذات و هستی خدا خواند.

وی در اول بیان عربی می‌گوید: «أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَأَنَّ مَا دُونِي خَلْقِي قُلْ إِنَّ خَلْقِي فَأَعْبُدُونِي» و در صفحه ۵ بیان عربی می‌گوید: «وَأَنَّ عَلِيٌّ قَبْلَ نَبِيِّ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيْنُونْتِهِ» علی قبل از نبیل (۹۲ = محمد) ذات خدا و هستی اوست.

ترقی سریع از باب حجت بودن تا ذات الله شدن در

عرض ۵ سال!!

دیدار با من یظهره الله!

سید باب در لوح هیکل الدین که در آخر کتاب بیان است، می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّكَ لَنْ يُرَىٰ وَكُلَّ مَا يَنْزِلُ فِي ذِكْرِ لِقَاءِ
اللَّهِ ذَلِكَ لِقَاءٌ مِّنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ أَنْتُمْ لَتَنْظُرُونَ»^۱.

همانا الله پروردگار تو هرگز دیده نمی شود و هر آنچه که (از آیات) درباره لقاء الله نازل می شود، راجع به دیدار کسی است که خدا او را آشکار می سازد و شما حتماً او را نگاه می کنید.

که مراد از این «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» با توجه به اول کتاب بیان عربی و ادعای اناالله وی، همان خودش می باشد نه کسی که بعداً خواهد آمد و الاً باید گفت سید باب به تعدد الله معتقد بوده است (نه تعدد آلهه) و یا می خواسته است از ذکر مشخصات موعود ملل طفره رود و زمینه را برای ادعاهای بعدی خود فراهم کند.

(۱) (لوح هیکل: ص ۱۱).

سید باب می‌گوید: جوهر دین اینست که:
اولاً: شما به خدائی که جز او خدائی نیست ایمان
بیاورید.

ثانیاً: به کسی که خدا در روز قیامت (روز قیام یا
روز رجعت) او را ظاهر می‌کند ایمان بیاورید.
ثالثاً: به کتابی که خدای متعال بر او نازل می‌کند
ایمان بیاورید.

رابعاً: به کسی که خدای متعال قبلاً به نام علیمحمد
ظاهر کرده ایمان بیاورید.

خامساً: به آنچه که بر او در کتاب بیان فرو فرستاده
ایمان بیاورید.^۱

تاریخ ظهور من یظهره الله

سید علیمحمد باب وقت ظهور «من یظهره الله» را

(۱) بیان عربی: ص ۴۵.

۶۶۲ سال بعد از نوشته شدن کتاب بیان در سال ۱۲۶۵ هـ ق (۱۲۲۸ هـ ش - ۱۸۴۹ م) می‌داند و می‌گوید:

«شما بعد از اینکه از بیان ۶۶۲ سال گذشت ۱۱ سال در برابر پادشاهتان حاضر می‌شوید. سپس تکبیر می‌گوئید شاید که در چنان زمانی در برابر «من یظهره‌الله» حاضر شوید»^۱.

فلذا «میرزا یحیی صبح ازل» یا میرزا حسینعلی بهاء‌الله که ادعای بشارت باب به جانشینی خود یا ظهور خود به عنوان «من یظهره‌الله» نمودند و فرقه‌های ازلی و بهائی را به وجود آوردند، برخلاف گفته او عمل کرده‌اند و به اصطلاح برای خدا شدن بعد از «خدای اعدام شده» عجله کرده‌اند.

(۱) لوح هیکل الدین: ص ۴.

دستور مصادرهٔ اموال

سید باب می‌گوید: تمامی اموال و املاک کسانی را که وارد دین نمی‌شوند، بگیرید (مصادره کنید) سپس اگر ایمان آوردند، برمی‌گردانید. مگر این که شما در سرزمینی باشید که برای این کار (مصادرهٔ اموال مخالفین) قادر نیستید^۱.

دستور اعدام مخالفین

عبدالبهاء می‌گوید: در یوم ظهور حضرت اعلیٰ (سید باب) منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام (الْأَمَنُ آمَنٌ وَ صَدَقَ) بود^۲.

و ابوالفضل گلپایگانی (بهائی) می‌گوید: پایهٔ دین بیان بر افنای کُلِّ مَنْ لَمْ يَتَدَيَّنْ بِدِينِ الْبَيَانِ و محور آثار ایشان

(۱) بیان عربی: ص ۱۸ و لوح هیکل الدین: ص ۶.

(۲) مکاتیب: ج ۲، ص ۲۶۶.

است ۱.

پس معلوم می‌شود مراد از شهادتین اقرار به الوهیت سید باب و ما انزل الله بودن بیان بوده است و سید باب دستور قتل و اعدام و مصادرهٔ اموال مخالفین خود را صادر کرده بوده است (نه دستور همزیستی مسالمت آمیز).

ممنوعیت داشتن کتاب

سید باب می‌گوید: در دین بیان از شما نهی شده است که بالاتر از عدد واحد (۱۹ تا) کتاب داشته باشید (آنهم فقط منحصر به تهیهٔ ۱۹ تا از کاغذها و مهرهای من است) که اگر بیشتر از آن را تملک کردید، باید ۱۹ مثنقال طلا بدهید (به کسی؟) ^۲ و تمامی آنچه را که نوشته‌اید، باید از بین ببرید و فقط به بیان استدلال و تمسک کنید ^۳.

(۱) کشف الغطاء: ص ۱۶۶.

(۲) بیان عربی: ص ۵۵ و لوح هیکل الدین: ص ۳۲.

(۳) بیان عربی: ص ۲۴ و ۲۲.

اجتماع بدّشت

مقارن با ایّام زندانی بودن سید باب در ماکو، طرفداران او در چند نقطه از ایران با مردم مسلمان و شیعه مذهب درگیر شدند که یکی از آنها مربوط به اجتماع آنان در دشت بدشت نزدیک شاهرود است یکی از سردمداران اجتماع بدشت زنی است ملقب به «قرّة العین» که دختر برادر شیخ محمد تقی قزوینی معروف به «شهید ثالث» است. شهید ثالث از جمله کسانی است که شیخ احمد احسائی را تکفیر نموده بود ولی دختر برادرش قرّة العین جزو طرفداران سید کاظم رشتی رئیس دوم فرقه شیخیّه بود که وی بعد از ظهور باب به باب گروید و بایی شد.

«طاهره زرّین تاج امّ سلمه» دختر محمد صالح

قزوینی (متولد ۱۲۳۰ هـ ق) که به خاطر ایمان و ارادت به سید

کاظم رشتی از سوی وی به «قرّة العین» ملقب گردیده بود، در سال ۱۲۵۹ هـ ق جهت دیدار با سید کاظم رشتی به نجف رفت ولی قبل از رسیدن وی، سید کاظم از دنیا رفت و قرّة العین توسط ملاحسین بشرویه‌ای به سید علی محمد باب گروید.

عبدالبهاء می‌گوید:

(دربدشت) شبها جمال مبارک (میرزا حسینعلی) و طاهره (قرّة العین) و قدّوس (ملا محمد علی بارفروش) ملاقات می نمودند. هنوز قائمیّت حضرت اعلیٰ (سید باب) اعلام نشده بود که جمال مبارک با جناب قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و نسخ و فسخ شرایع را دادند.

طاهره بی‌پرده (بدون حجاب) از باغ بیرون آمد و به خیمه (جمال) مبارک شتافت ولی فریادکنان «این نقره ناقور» است و «این نفخه صور» است اعلان ظهور کلی شد جمیع حاضران پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شده و

این زن بی‌پرده بیرون آمد جمیع اصحاب اول همه فرار کردند یعنی به کلی منصرف شدند و بعضی در شک و شبهه افتادند و بعد از تردّد به حضور آمدند^۱.

خدایان جدید

مسیونیکلای فرانسوی (بهائی) می‌گوید:

پس از آن که بابیان در آنجا (دشتِ بدشت) اجتماع نمودند و در باره ادعای سید باب تحقیق کردند و گفتند که «خدا ظهور کرده» جریانات عجیبی در این منطقه واقع گردید.

گردانندگان بدشت دین اسلام را نسخ نموده گفتند:
«قوانین دین جدید برای ما روشن نیست و دستورات دین گذشته هم از ارزش ساقط است»^۲.

(۱) تذکرةالوفاء: ص ۳۰۷ - ۳۰۶.

(۲) تاریخ نیکلا (مذاهب و ملل متمدنه)، ص ۲۹۷.

عبدالبهاء می نویسد:

اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت
«قدّوس» (محمد علی بارفروش بابلی) روحی له الفداء یک
کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا
نهایتش «أَنْتِ أَنْتِ اللَّهُ» است.

جناب طاهره (قرّة العین قزوینی) «أَنْتِ أَنْتِ اللَّهُ» را در
بَدَشْت تا عنان آسمان به اعلیٰ النّداء بلند نمود و همچنین
بعضی احبّاء در بدشت^۱.

میرزا حسینعلی می گوید:

اگر شنیده شود از مظاهر جامعه «أَنْتِ أَنْتِ اللَّهُ» حق
است و ربیبی در آن نیست چنانچه به کزّات مبرهن شد که
به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله...
و اگر نغمه انی رسول الله برآرند، این نیز صحیح
است و شکی در آن نه...

(۱) مکاتیب: ج ۲، ص ۲۵۵.

و اگر جمیع، ندای انا خاتم النبیین بر آرند، آنهم حقّ است و شبهه را راهی نه... و سبیلی نه... زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند.^۱

آیا این همان اعتقاد سخیف «وحدت وجود»
عُرفای به اصطلاح اسلامی! و سفسطه واقعی فرقه ضالّه
متصوّفه نیست؟

اگر بهائیت دست پرورده روس و انگیس باشند آیا
صوفیان دست پرورده دشمنان خدا نیستند؟

نبیل زرنندی می گوید: پس از خاتمه دوره بدّشت
جناب قدوس و طاهره باهم سوار کجاوه شدند و به طرف
مازندران رفتند... و محو تقالید قدیم و آغاز روز جدید را به
گوش مردم می رساندند... خشم خدا بر آنها نازل گردید و
مورد غضب پروردگار واقع شدند به این معنی که در حین

(۱) ایقان: ص ۱۳۹ - ۱۳۸.

توجه به مازندران چون به قریه نیالا وارد گشتند، جماعتی بر آنها حمله‌ور شدند و بلای شدید از دست اعداء بر آن عده بی‌پروا که از روی هوای نفس به کسر حدود پرداخته بودند، وارد شد.^۱

ملا حسین بشرویه‌ای که از بزرگان بابیت و اولین ایمان آورنده به باب بود، پس از شنیدن رسوائیهای بابیان در دشت بدشت گفت: اگر در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می‌نمودم.^۲

توبه‌نامه و اعدام سید باب

جریان بایبگری باعث درگیری‌هایی میان مردم و دولتیان از یکسو و طرفداران باب از سوی دیگر در چند نقطه ایران گردید. فلذا «محمد شاه قاجار» به ولیعهد خود (ناصرالدین میرزا) در تبریز دستور داد که جلسه‌ای از

(۱) تاریخ نبیل: ص ۳۰۰ - ۲۹۹. (۲) ظهورالحق: ص ۱۱۵.

علماء ترتیب دهد و ادعاهای سید علیمحمد باب را مورد بازجوئی و تحقیق قرار دهد تا بعداً تصمیمات مقتضی بگیرد.

«ناصرالدین میرزا» نیز این جلسه را ترتیب داد و گفتگوئی میان باب و علمای حاضر در مجلس واقع شد که در اکثر کتابهای مربوط به باب آمده است. در اینجا فقط به قسمتی از آن گفتگو که ناصرالدین میرزا طی نامه‌ای به پدرش گزارش داده است، اشاره می‌کنیم:

ناصرالدین میرزا ولیعهد، در گزارشی به شاه چنین می‌نویسد:

هو الله تعالی شأنه.

«قربان خاک پای مبارک شوم. در باب «باب» که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب‌الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم‌خان سپرد و رقعہ به جناب

مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند، جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی‌دین، کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الأمس است، بعد از شهود، تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لذا جناب آخوند و ملا محمد و ملا مرتضی‌قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلانخان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گوئی من نایب امام هستم و بابم، و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست، گفت: بلی حبیب من، قبله من، نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید، راست. اطاعت من بر شما لازم است. به دلیل «ادخلوا الباب سُجَّداً» و لکن این کلمات را من نگفته‌ام، آن که گفته است، گفته است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جواب داد: آن که به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد اناالحق از درختی

چرا نبود روا از نیک بختی.

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم، آن وقت در او خلق می شد، الان در من خلق می شود. به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدید، منم. آن که چهل هزار علماء منکر او خواهند شد، منم. پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهد گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد، چهار هزار که هست! مرتضی قلی گفت: بسیار خوب، تو از این قرار صاحب الامری، اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود، و نُقبای جنّ و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد. و مواردی انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهند بود، کو عصای موسی، و کو ید بیضاء؟ جواب داد که: من مأذون به آوردن اینها نیستم. جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط

کردی که بدون اذن آمدی.

بعد از این پرسیدند که معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، سُبْحَانَ اللّٰهِ الْقُدُّوسِ السُّبُّوحِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ کَمَا خَلَقَ هٰذِهِ الْعَصَا آیَةٌ مِنْ آیٰتِهِ». اعراب کلمات را به قاعدهٔ نحو غلط خوانده تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان! آنگاه الارض را مکسور خواند، امیراصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، منهم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ الْعَصَا کَمَا خَلَقَ الصَّبَاحَ وَ الْمَسَاءَ» باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملامحمود پرسید که: در حدیث وارد است که مأمون از جناب امام رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾ مأمون گفت: «لَوْلَا نِسَائُنَا» حضرت فرمود: «لَوْلَا أَبْنَائُنَا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را

بیان نما. باب ساعتی تأمل نموده جواب نگفت.

بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند، باز از آن سخنهاى بی معنی آغاز کرد که همان که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجا که آن شیعه تو بود، و شاید نور مرتضی قلی بوده، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند.

چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الإسلام احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر (از) این غلطها نکنند. و الان محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریارى روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است (انتهی).

پس از جلسه یاد شده، علماء و قاجاریان، میرزا علیمحمد باب را وادار کردند تا التزام کتبی بسپارد که از این پس گرد چنین مسائلی و گفته‌هایی نگردد. در این نوشته که به «توبه‌نامه باب» معروف شده و در گاوصندوق مجلس شورای ملی (سابق) بایگانی گشته، باب چنین می‌نویسد:

«فَدَاكَ رُوحِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقُّهُ، كَه

ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ حَمْدًا لَهُ كَه مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تسریر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، أَشْهَدُ اللَّهَ مِنْ عِنْدِهِ كَه این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگرچه بنفسه وجودم ذنب صیرفست. ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند، جَلَّ ذَكَرُهُ وَ نُبُوتِ رَسُولِ أُو وَ وَ لَوَايَتِ أَهْلِ وَ لَوَايَتِ أَوْسْتِ، وَ لِسَانِم مَقَرَّ بِر كُلِّ مَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را

نخواستهام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعائی باشد. **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُنْسَبَ إِلَيَّ أَمْرٌ** و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله عليه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت خود سرافراز فرمایند. والسلام»^۱.

با اینکه باب توبه نامه را نوشته و برای شاه فرستاده بوده، علمای تبریز آن را نپذیرفته در جوابش چنین نوشتند:
«سید علی محمد شیرازی - شما در بزم همایون و

(۱) پیام پدر: ص ۹۸ و ص ۲۱۴ - و انشعاب در بهائیت: ص ۷۴ - ۷۱.

محفل میمون در حضور نوّاب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال، ائده‌الله و سدّده و نصره، و حضور جمعی از علمای اعلام، اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده، شبهه خبط دماغ است. اگر آن شبه رفع شود، بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.

حرّره خادم الشریعة الطاهرة؛

ابوالقاسم الحسن الحسینی؛

علی اصغر الحسن الحسینی

تأدیب و حبس از نظر باب

سید باب که در عمر خود چندین بار چوب تأدیب خورده بود، در کلاس درس شیخ عابد، در مسجد وکیل شیراز، در مجلس ولیعهد در تبریز و... در کتاب بیان عربی

خود که در زندان ماکو یا چهریق نوشته است، خطاب به
 شیخ محمد عابد (معلم شیخی مذهب خودش در شیراز
 می‌گوید:

«ای محمد معلم من قبل از این که پنج سال من
 تمام شود (ظاهراً پنج سال درس خوانده بود نه این که قبل
 از پنج سالگی به مدرسه رفته باشد) مرا نزن و لو به یک
 چشم بهم زدن باشد چون که قلب من بسیار رقیق است و
 بعد از آن مرا ادب کن و از حدّ وقار هم مرا خارج نکن و اگر
 هم خواستی بزنی از پنج تا بیشتر نزن و نیز بر گوشت بدنم
 نزن مگر این که میان شلاق و بدنم ساتری حائل باشد که
 اگر از این دستور تجاوز کردی، همسرت به مدت ۱۹ روز
 بر تو حرام می‌شود (هرچند که فراموش کرده باشی) و اگر
 همسری نداشته باشی پس به خاطر آنچه که زده‌ای باید
 ۱۹ مثقال طلا انفاق بکنی اگر می‌خواهی از مؤمنین (به من)

باشی و نزن مگر خیلی خفیف و سبک»^۱.

سید باب دستوری مشابه برای کسی که دیگری را زندانی بکند، صادر کرد و گفت: هرکس، دیگری را زندانی کند همسرانش بر وی حرام می‌شود و اگر نزدیکی کند باید ۱۹ مثقال طلا در هر ماه پردازد (به کی؟) و اگر نطفه‌ای در آن زمان منعقد شد، باید گواهی بدهند^۲ که این فرزند مال او نیست و هیچ ایمانی هم از وی قبول نیست.

سید باب پس از چند روز که از ماجرای توبه‌اش گذشت، بار دیگر به زندان چهریق در آذربایجان غربی برده شد تا این که در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (مطابق با ۱۷ تیرماه ۱۲۲۹ هـ ش و ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ م) در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه به دستور میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم مجدداً به تبریز منتقل و به دار آویخته و تیرباران شد^۳.

(۱) بیان عربی: ص ۲۶ - ۲۵.

(۲) این است عکس‌العمل زندان و شلاق در روحیه خدای دوبا؟!.

(۳) تاریخ نبیل: ص ۵۴۸ و نظر اجمالی: ص ۱۳.

لازم به تذکر است که اعدام باب براساس فتوای علمای شیخیه ساکن تبریز و به جرم ارتداد فطری و به قصد خشکاندن منبع فتنه از سوی امیرکبیر انجام گرفت فلذا جنازه او را دفن نکردند، بلکه بعد از چند روز گردانیدن در شهر به خندق (گودالی) در بیرون شهر انداختند^۱.
عباس افندی و عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) می‌نویسند:

«گنسل روس در تبریز بانقاش ماهر به کنار خندق رفته نقشه آن دو جسد (سید علیمحمد باب و ملا محمد علی زنوزی که به همراه باب اعدام شد) معطر! که در کنار خندق بود، برداشت^۲.

جانشین باب

میرزا یحیی ملقب به صبح ازل (فرزند میرزا عباس

(۱) مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی، فصل دهم.
(۲) تلخیص تاریخ نبیل: ص ۵۴۹ و ۵۲۳ - و مقاله شخصی سیاح: ص ۴۹

نوری مشهور به میرزابزرگ) در سال ۱۲۷۴ هـ ق (۱۲۳۷ هـ ش) به دنیا آمد و در ۱۹ سالگی (بدون این که باب را ببیند) به او گروید و نامه‌ای به وی که در زندان چهریق بود، نوشت و خود را پیرو و عبد باب معرفی کرد. گویند نامه سوزناک وی چنان در باب مؤثر افتاد که او را همان «من ینظره الله» نامید و طی نامه‌های متعدد او را قائم مقام و تجلی جدید بعد از خود و همشأن و هم‌مقام با خود شمرد و پاره‌ای از اشیاء خصوصی خود را هم قبل از کشته شدن به وی فرستاد و بدین ترتیب میرزا یحیی یک سال قبل از کشته شدن باب در رمضان ۱۲۶۵ هـ ق خلیفه باب تلقی شد^۱.

با توجه به این که سید باب ظهور من ینظره‌الله را ۶۶۲ سال بعد از خود گفته است اطلاق این کلمه بر میرزا یحیی از سوی باب اگر واقعیت داشته باشد، تناقض آشکاری است چرا که میرزا یحیی تا ۶۶۲ سال زنده

(۱) مدعیان مهدویت: ص ۱۹۰.

نمی ماند.

ماجرای دخالت سفیر روس در آزادی میرزا حسینعلی

در ۲۸ شوّال ۱۲۶۸ هـ ق (۲۳/۵/۱۲۳۱ هـ ش) عده‌ای از بایبان به ناصرالدین شاه حمله کردند پس از این سوء قصد نافرجام به شاه قاجار دستور دستگیری تمامی بایبان از جمله میرزا حسینعلی نوری به عنوان رهبر این توطئه صادر شد.

میرزا حسینعلی به سفارت روس در تهران پناهنده شد.

شاه فوراً مأموری فرستاد تا میرزا حسینعلی را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد سفیر روس «پرنس دالگورکی» از تسلیم میرزا حسینعلی به مأمور شاه امتناع ورزید.

اشراق خاوری می‌گوید: (میرزا حسینعلی از افجه به طرف تهران حرکت کرد) (میرزا حسینعلی) در بین راه به

سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود، رسیده
میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی
کرد و پذیرائی نمود جمعی از خادمین حاجی علیخان
حاجب الدوله حضرت بهاءالله را شناختند و او را از توقف
حضرت بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه
ساختند.^۱

شوقی افندی می‌گوید: میرزا مجید شوهر همشیره
مبارک (میرزا حسینعلی) که در خدمت سفیر روس «پرنس
دالگورکی» سمت منشی‌گری داشت، آن حضرت را ملاقات
و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود،
رهبری و دعوت نمود.^۲

ولی در اثر اصرار شاه سفیر روس مجبور به تحویل
دادن میرزا حسینعلی به مأمورین شاه شد.

احمد سروش می‌نویسد: هنگام دستگیری وی (میرزا
حسینعلی) دختر سفیر روس زار می‌گریست که ای پدر

(۱) تلخیص تاریخ نبیل زرنندی: ص ۶۳۰.

(۲) قرن بدیع: ج ۲، ص ۳۳.

مبادا بگذاری این میهمان و زینهارى بزرگوارت را دولت
ایران آسیبی برساند^۱.

شوقی افندی می‌گوید: سفیر روس پرنس دالگورکی
ضمن تحویل او (میرزا حسینعلی) به مقامات دولتی ایران به
صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) پیغام فرستاد که میرزا
حسینعلی ودیعهٔ پربهائی برای دولت روسیه است^۲. (که به
حکومت ایران سپرده است).

اشراق خاوری می‌نویسد: پرنس دالگورکی سفیر
روس در تهران کاغذی به صدراعظم میرزا آقاخان نوری
وزیر ناصرالدین شاه نوشت که:

باید میرزا حسینعلی را از طرف من پذیرائی کنی و
در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به او
برسد و حادثه‌ای رخ دهد، شخص تو مسؤول سفارت روس
خواهی بود^۳.

(۱) مدعیان مهدویت: ص ۲۰۲.

(۲) قرن بدیع: ج ۲، ص ۳۴ - ۳۳ و ج ۱، ص ۳۰۹.

(۳) تاریخ نبیل: ص ۶۴۸.

از بردگی تا خدائی

میرزا حسینعلی خطاب به ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«یا ملک الأرض اِسْمَعْ نِداءَ هَذَا المملوك انّی آمَنْتُ

بِاللّهِ وَآیَاتِهِ»^۱.

«ای پادشاه روی زمین ندای این برده را بشنو، همانا من

بنده‌ای هستم که به خدا و نشانه‌های او ایمان دارم.»

بهیّه دختر میرزا حسینعلی می‌گوید:

اخبار وقایع (دستگیری و زندانی شدن میرزا

حسینعلی بعد از توطئه ترور شاه) به واسطه خواهر مهربان

پدرم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق

قنسول روس در تهران بود، به ما می‌رسید...

یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد

کشتار پدرم هستند میرزا یوسف موضوع را با قنسول روس

در میان نهاده و این دولت ذی‌نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن

(۱) مبین: ص ۹۶ - ۶۶ (آغاز لوح سلطان).

این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد، به عرصه ظهور آمد.

اسماعیل رائین می‌نویسد:

با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان‌چای و گلستان، که دولت روسیه (با ایران) قرار گذاشت که با تبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوا، تبعه کشور روسیه باشد باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد فلذا در مورد محاکمه و آزادی میرزا حسینعلی نوری هم بر طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شد گویا که ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده‌اند.^۱

بہیّہ دختر میرزا حسینعلی می‌گوید: (بعد از شروع جلسه دادگاه برای محاکمه پدرم) قنصل روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و

(۱) نامه‌ای از سن پالو ص ۳۱۶ و انشعاب در بہائیت، ص ۱۱۲.

گفت: آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بی‌رحمانه خود را نگرفته‌اید... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی‌نسب (میرزا حسینعلی) نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد...

من تصمیم دارم که این شریف‌زاده بی‌گناه (میرزا حسینعلی) را تحت حمایت دولت روسیه درآورم بنابراین برحذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود، برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد!

امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است.^۱

شوقی افندی (به نقل از میرزا حسینعلی) می‌نویسد:

(۱) تاریخ نیل، ص ۵۲۳.

ایامی کہ این مظلوم (میرزا حسینعلی) در سجن اسیر
 سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بہیّہ (روس) ایدہ اللہ
 تبارک و تعالیٰ نہایت اہتمام در استخلاص این عبد مبدول
 داشت و مکرّر اجازہ خروج از سجن صادر گردید..

بالاخرہ در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت
 سفیر استخلاص حاصل گردید اعلیحضرت امپراطور دولت
 بہیّہ روس ایدہ اللہ تبارک و تعالیٰ حفظ و رعایت خویش را
 فی سبیل اللہ مبدول داشت^۱.

شوقی افندی می گوید:

از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی
 سفیر روس در ایران کہ بہ جمیع وسائل در آزادی بہاء اللہ
 بکوشید و در اثبات بی گناہی آن مظلوم آفاق سعی مشکور
 مبدول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی
 ملا شیخ علی ترشیزی ملقب بہ عظیم کہ در زندان حضور

(۱) قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده حکومت،
برائت بهاءالله را تأیید و اجراء دخالت و شرکت خویش را
در حادثه ترور شاه اظهار نمود، ... باعث آزادی وی شد.^۱

بهیته دختر میرزا حسینعلی می‌افزاید:

طولی نکشید که شنیدم حاکم از ترس این که
بی توجهی به اخطار سخن قنسول روس نشود، فوراً دستور
آزادی پدرم را می‌دهد و در عین حال حکم به تبعید او و
فامیلش صادر می‌گردد ده روز مهلت تدارک سفر داده شده
بود.^۲

شوقی ربانی (افندی) می‌گوید: سفیر روس چون از
فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید،
از او خواست تا اجازه فرمایند او را تحت حمایت و مراقبت
دولت متبوعه خویش وارد و وسائل حرکت وجود اقدس را

(۱) انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۳ به نقل از قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۳.

(۲) تاریخ نبیل، ص ۵۲۳.

به خاک روس فراهم سازد^۱

میرزا حسینعلی می‌گوید:

این مظلوم از ارض طا(طهران) به امر حضرت
سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس
هر دو ملتزم رکاب بودند^۲.

میرزا حیدرعلی اصفهانی(بهائی) می‌گوید:

آقای میرزا حسینعلی تحت تسلط دولت روس قرار
گرفته و بهائیان از حمایت بی‌دریغ دربار روسیه برخوردار
بوده‌اند^۳.

خدای نجات یافته از زندان!

میرزا حسینعلی از این که الکساندر نیکلاویچ

(۱) قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۶. و تلخیص تاریخ نبیل، ص ۶۵۷.

(۲) اشراقات، ص ۱۵۳ و ص ۱۵۵.

(۳) بهجت الصدور، ص ۱۲۸.

(الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است، تشکر کرد:

«ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو(منظور از خداوند خود میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است، کسی که در بین ملاً بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبادا! اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، ترا به حق جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان تهران اسیر غل و زنجیر بودم. برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این

مقام را از دست دهی»^۱

شوقی ربانی نیز در کتاب «قرن بدیع» در تأیید لوح
بهاءالله می‌نویسد:

در سنین بعد در لوحی که به امپراطور روس
نیکلاویچ (الکساندر دوم) نازل شده آن وجود مبارک عمل
سفیر را تقدیر می‌کند. و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: ایامی
که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر
دولت بهیّه-ایده‌الله تبارک و تعالی- نهایت اهتمام بر
استخلاص این عبد مبذول داشت. و مکرر اجازه خروج از
سجن صادر گردید، ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای
این منظور ممانعت نمودند بالاخره در اثر پافشاری و
مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید.
اعلیحضرت امپراطور دولت بهیّه روس ایده‌الله تبارک و

(۱) قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۰۹ لوح از کتاب حسین، ص ۵۷ ترجمه از تاریخ
و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۶۵ (پرنس دالگورکی نوشته مرتضی
احمد).

تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذور داشت. و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید^۱.

علاوه بر صدور این الواح و آیات، میبئن ارتباط بهاءالله با دولت روس یا لاقل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان، اقرارنامه‌ای است از میرزااحسینعلی نوری(بهاءالله) که دریافت مقرری را از جانب وی تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوائی بهاءالله، فقط دولت روسیه تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود. می‌توان گفت که وی مقرری خود را نیز از روسها دریافت می‌داشته است. بهاءالله در یکی از الواح منی‌نویسد: قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد، این بود که قبول شهریه از دولت نمود»^۲

(۱) قرین بدیع، ج ۲، ص ۸۶ (۲) مجموعه الواح مبارک، ص ۱۵۹.

توطئه برای غصب مقام!

احمد سروش می‌نویسد: میرزایحیی صبح ازل که مردی درویش مسلک و صوفی‌منش و اهل ریاضات و قناعت بود پس از ماجرای سوء قصد بابیان به ناصرالدین شاه پنهانی از ایران خارج شد و در اواخر سال ۱۲۶۸ هـ ق در بغداد سکونت نمود و به حکم روحیه انزواطلبی و عزلت‌گزینی یا به منظور ایجاد سطوت و ابهت پرده‌نشین شد و برادرش میرزاحسینعلی را واسطه میان پیام‌های خود با بابیان قرار داد و میرزاحسینعلی هم از این موقعیت استفاده کرد و خود را مطرح نمود که مورد اعتراض ازلیان قرار گرفت^۱.

درویش محمد یا میرزاحسینعلی صوفی

احمد سروش می‌نویسد:

(۱) مدعیان مهدویت، ص ۱۹۹.

میرزا حسینعلی پس از بروز اختلاف میان خود و طرفداران برادرش از بغداد به سلیمانیه در کردستان عراق رفت و در آنجا رخت درویشی پوشیده و تاج درویشی به سر گذاشت و خود را درویش محمد معرفی کرد و چون ذوق و سواد و شور و حال صوفیگرانه داشت، با سران صوفی مشرب آن دیار جوشید و معلوماتی به دست آورد.^۱

تصویر میرزا حسینعلی به عنوان درویش محمد در کتاب پرنس دالگورکی ص ۴۷ دیدنی است ببینید و باور کنید.

میرزا حسینعلی می گوید:

در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر گشتند که حقیقت را به استنشاق (ظاهراً به هنگام استفاده از افیون!) تمیز می دهند.^۲

(مدعیان مهدویت، ص ۲۰۰. ۲) اقتدارات، ص ۵۰.

دشمن شیعه

میرزا حسینعلی می گوید:

لعمرالله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلیٰ در صحیفہ حمراء مذکور و مسطور^۱. دشمنی میرزا حسینعلی نسبت به شیعه تا آن حد بود کہ به مردم توصیه کرد اگر بہائی نمی شوید لا اقل دست از شیعیگری بردارید^۲.

عزیزہ خواہر میرزا حسینعلی می نویسد:
(میرزا حسینعلی) در سلیمانیه عراق برای اظهار یگانگی و اتحاد عقیدہ با اکراد گفته بود:

۱ - حضرت صادق علیہ السلام سبب گمراہی این امت و مایہ اختلاف مذهب اسلام شد.

۲ - و جعفر کذاب را بر آن حضرت ترجیح داده بود، محض این کہ با این دسایس بلکه تصرفی در قلوب

(۱) مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۷۱ و رحیق مختوم، ج ۱، ص ۵۹۵.

(۲) مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰.

آنها کرده ریاستی به دست آورد ولی علمای آنجا مطلع شده بودند و از کارهای او جلوگیری کردند و روزگارش به سختی کشید^۱.

خدای معلول!

بعد از دو سال، مجدداً میرزایحیی برادرش را به بغداد فرا خواند اما اختلاف این دو برادر بر سر جانشینی سید باب بیشتر شد بهائیان میرزایحیی را متهم می‌کنند که به میرزا حسینعلی سم داد و او را مریض و معلول نمود و شوقی افندی و اشراق خاوری می‌نویسند: میرزایحیی، برادرش (میرزا حسینعلی) را دعوت کرد و چای مسموم به هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) نوشانید جمال مبارک مریض شد و مدتی در بستر بود^۲.

(۱) تنبیه النائمین.

(۲) گنج شایگان، ص ۷۴ و قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۲۹ و کواکب الدریه، ج ۱، ص ۳۵۲.

ولی عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی برای
عبدالبهاء می‌نویسد:

عمه‌جان، سالهای درازی جناب ابوی شما را مرض
فتق ملازم رکاب بوده و رعشه دست شاهد حضور و غیاب
و از خود نتوانستند رفع کنند چگونه امراض مزمنه نفسانیه
عباد را مداوا کنند؟! طیب یداوی الناس و هو علیل! ^۱.

اوباش های میرزا حسینعلی

عزیه خواهر میرزا حسینعلی می‌نویسد: جمع آوری
جمعی از قلاش و اوباشهای ولایات ایران، جسته و
گریخته‌های آن سامان را که هیچ زمان به هیچ مذهبی
داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز
آدمکشی کاری نیافته و بغیر از مال مردم بردن به شغلی
نشافته با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را به

(۱) تنبیه النائمین، ص (رساله عمه).

دور خود جمع نمودند و از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند و از هر سری که جز تولی ایشان صدائی برآمد کوبیدند.

و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد و در هر دلی که او را از سوای محبت ایشان بود، شکافتند اصحاب درجه اول... از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به ارض طف (کربلا) و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند.

جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پارد کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات ناسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید و به واسطه این افعال زشت و خلاف کاریها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاء نمودند در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر این حسینعلی مظهر آن حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید باد^۱
 نا گفته نماند که خود میرزا حسینعلی به مفسد و
 جنایات طرفداران خود اعتراف می کند که بعداً خواهد آمد.
 میرزا حسینعلی می گوید:

علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی (خودش) از
 میرزایحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در حرم
 نقطه اولی روح ماسواه فداه (باب) تصرف نمود با این که در
 کل کتب سماوی حرام است. و بیشرمی او به مقامی رسیده
 که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات باب، خود حرام
 نموده معذک دست تعدی و خیانت به حرم مطهر ملیک
 علام گشوده فافّ له و لوفائه و کاش به نفس خود قناعت
 می نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف
 مشرکین (اطرافیان خود) نمود و جمیع اهل بیان شنیده و

(۱) تنبیه النائمین (موسوم به رساله عمّه).

می‌دانند سیئات او را^۱.

ناگفته نماند که بعد از تبعید شدن این دو برادر به استانبول و سپس به عکا و قبرس میرزا یحیی صبح ازل در سن ۸۲ سالگی در روز دوشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۳ هـ ق در شهر ماغوسای قبرس از دنیا رفت و در یک فرسنگی آن شهر دفن شد.

نسخ اسلام و نسخ بیان .

بهائیان به هنگام روبرو شدن با اعترافات سید باب درباره وجود امام زمان علیه السلام و ادعای باییتش نسبت به آن حضرت در ابتدای امر و ادعای شاریت و الوهیت با نوشتن بیان عربی و بیان فارسی می‌گویند که سید باب دین اسلام را نسخ کرده است و دین جدیدی آورده است و به

(۱) بدیع، ص ۳۷۹ و قرن بدیع، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۱۹۷ و مائده آسمانی، ج ۱، ص ۳۳۷.

هنگام روبرو شدن با اختلاف نظرهای سید باب و میرزا حسینعلی می‌گویند که بهاءالله هم دین بیان (بابیت) را نسخ کرده است و دین جدید (بهائیت) را آورده است.

با این که قبلاً از سید باب آوردیم که اسلام نسخ نخواهد شد تا روز قیامت^۱ در اینجا فقط به اعتراف میرزا حسینعلی به عدم نسخ اسلام با آمدن خدا (خودش) و نسخ شدن اسلام را در اثر عصبانیت باب از اعراض و اعتراض مسلمانان و بالاخره به نسخ نشدن آئین بیان بعد از ادعای الوهیت میرزا حسینعلی اکتفا می‌کنیم و از توضیح تحلیلی خودداری می‌نمائیم.

میرزا حسینعلی می‌گوید:

اگر هر روز ظهوری ظاهر شود او امر الهیه واحکام ربانیه مابین بریه معوّق و معطلّ و بی‌نفاذ خواهد ماند^۲.
یعنی باید میان ادیان الهی (کتب آسمانی) فاصله زیاد باشد

(۱) صحیفه عدلیه، ص ۵. (۲) اقتدارات، ص ۱۳۲

تا مردم بتوانند به آنچه که از آسمان نازل شده است، مدتی عمل کنند و الا بی‌فایده است.

اسلام تا قیامت ماندنی است

میرزا حسینعلی می‌گوید:

باید بنده و شما و کل من علی الأرض به نور
آن (فرقان) تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از
هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم .. همین فرقان را مقرر و
مقدر فرمود برای هدایت کل من فی السموات و الارض و
بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آن که
شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم
معاد آیا انصاف هست ثقل اعظم (قرآن) را که خدا شهادت
بر حقیقت آن داده و حکم بر حقیقت آن فرموده، این عباد
در آن شک نمایند یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب
هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده از آن

اعراض نمایند؟^۱

میرزا حسینعلی می گوید:

به کدام عقل و درایت ظهور الہی و عزّ صمدانی
معلق به نسخ شریعت قبل است؟! بسی از مظاهر الہیہ کہ
آمده اند و تأیید احکام نموده و مجری داشتند^۲.

یعنی لازم نیست کہ ہر پیامبری کہ می آید شریعت
قبلی را نسخ کند چہ بسا تأیید می کند میرزا حسینعلی سپس
از قول سید باب می نویسد کہ:

در مقامی می فرمایند: اگر اعتراض و اعراض اہل
فرقان (مسلمانان) نبود، ہر آینہ شریعت فرقان در این
ظہور نسخ نمی شد!!

و سپس می افزاید: نسخ و اثبات ہر دو در مقرّ
اقدس (در نزد من) واحد بوده و خواهد بود لوکنتم تعرفون^۳

(۱) ایقان، ص ۱۵۵. (۲) اقتدارات، ص ۴۷.

(۳) اقتدارات، ص ۴۷ و بدیع، ص ۱۶۲.

بیان نسخ نشده است

میرزا حسینعلی می گوید:

خدایا، من برای این مردم بغیر از آنچه
علیمحمد (باب) قبلاً آورده بود، چیزی را اظهار نکردم و
توضیح ندادم برای ایشان مگر آنچه را که در بیان نازل
شده است... و در جای دیگر می گوید: بگو: ای قوم من،
پیروی کنید از آن حدودی که در بیان دستور داده شده از
جانب عزیز حکیم. بگو که (باب) پادشاه (سلطان) پیامبران
است و کتاب او مادر کتابهاست اگر شما جزو عارفان
هستید^۱.

میرزا حسینعلی می گوید:

ما بیان را نسخ نکرده ایم بلکه با عدالت بر آنچه که
در آن کاشته شده است، چیزهایی را افزوده ایم^۲.

(۱) ادعیه محبوب، ص ۱۹۴ و ۳.

(۲) مبین، ص ۱۵۵ (چاپ جدید) و ص ۱۸۱ (چاپ قدیم).

میرزا حسینعلی می گوید:

همانا آن کسی که سر و ش‌های نازل شده از آسمان را تأویل می‌کند و از دلالت ظاهریش درمی‌آورد او از کسانی است که کلمه برترین خدا را تحریف کرده است و در کتاب مبین جزو زیانکارترین افراد شمرده شده است.^۱

میرزا حسینعلی می گوید:

دوره بهاء (بهائیت) ۱۰۰۰ سال است.^۲

هر کس قبل از تمام شدن هزار سالِ کامل امری را ادعا کند کذاب و دروغزن است.^۳ بنابراین از دیدگاه بهائیت نه اسلام نسخ شده است و نه بابیت چرا که میرزا حسینعلی به قول خودش دین بیان سید باب را نسخ نکرده است و سید باب هم اگر چیزی درباره نسخ اسلام گفته است، از روی عصبانیت بوده چرا که او قبلاً معترف

(۱) اقدس، ص ۱۰۱.

(۲) اقتدارات، ص ۱۴۲ و ایقان، ص ۱۵۲.

(۳) اقدس، ص ۱۱.

اسلام تا قیامت ماندنی است ۱۰۵

بوده است «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة»^۱. و من یظهره الله هم در سال ۱۹۲۶ هـ ق خواهد آمد و بهاء هم که آمده است مؤید محتویات کتاب بیان است.

پانصد هزار سال

عباس افندی (عبدالبهاء) می گوید:

در دور جمال مبارک (میرزا حسینعلی) چون شمس حقیقت در برج الهی که خانه شمس است، طلوع و اشراق فرمود مدت استقرارش عدد ۳۰ بود که آن نهایت مدت استقرار آفتاب است یک برج تمام. لذا امتدادش بسیار، اقلأً پانصد هزار (۵۰۰۰۰۰) سال است.^۲

بهانه اهل بهاء در نسخ اسلام و بابیت عوض شدن

(۱) صحیفه عدلیه، ص ۵.

(۲) مکاتیب ج ۲، ص ۷۶ و دور بهائی، ص ۱۰.

مقتضیات زمان است اگر قرار باشد کہ دینی ۵۰۰۰۰۰ سال بدون تغییر دوام یابد، پس چه بہتر کہ این موضوع در تمامی ادیان گذشتہ مانند دین موسی و دین عیسیٰ و دین محمد ہم تصور شود کہ آنگاہ نوبت بہ ظہور دین بہاء نمی‌رسد

قیامت آمد و رفت!

احمد سروش با استناد بہ مقالات شہاب فردوس دربارہ اصول عقاید باب می‌نویسد:

قیامت (ازدیدگاہ باب) عبارت از وقت ظہور شجرہ حقیقت در ہر زمان بہ ہر اسم تا ہنگام غروب آن. سید باب گفتہ است:

قیامت آمد و رفت و محتجبین (آنان کہ خود را در حجاب قرار دادہ‌اند) خبردار نشدند.^۱

(۱) مدعیان مہدویت، ص ۱۷۵.

البته اگر قائمیت باب ثابت شود راه برای قبول روایت «اذا قام القائم قامت القيامة» هموار می‌شود ولی هنوز بایبیتش محل تأمل است تا چه رسد به قائمیت و الوهیتش!

بهشت و جهنم کو؟

بنا به نوشته احمد سرورش سید علیمحمد باب می‌گفت:

جنت عبارت است از اثبات (یعنی تصدیق و ایمان به نقطه ظهور) این است حقیقت جنت در عالم حیات اما بعد از موت را لا يعلم الا الله و نار عبارتست از نفی (یعنی عدم ایمان به نقطه ظهور و انکار وی).

۱ - هرکس در نفی رفت (مرا تکذیب کرد) در نار الهی (جهنم) است الی یوم من ینظره الله.

۲ - و هرکس در ظلّ اثبات مستقرّ شد (مرا تصدیق

کرد) در جنت الہی است الیٰ یوم من ینظرہ اللہ ^۱.
 میرزا حسینعلی می گوید:

(آقا نجفی) گفت: (حالا کہ قیامت شدہ پس) بہشت
 و جہنم کو؟ بگو: اوّلی دیدار من است و دومی ہم خودتی
 ای مشرک مردّد ^۲.

آسمان و ریسمان!

میرزا حسینعلی می گوید:

بگو ای عباد، حق (من) با کلمہ یفعل مایشاء
 آمدہ (آمدہ ام) و اعتراضات عالم نزد این کلمہ معدوم و
 مفقود می فرماید.

اگر بر زمین بگوید آسمان است، یا بر آسمان بگوید
 کہ زمین است، (ہمہ چیز را وارونہ جلوہ دہد) ہیچکس حق

(۱) مدعیان مہدویت، ص ۱۷۵.

(۲) لوح آقا نجفی، ص ۱۵۵ و مبین ص ۲۳۲.

اعتراض به وی را ندارد که چرا بگوید^۱.

میرزا حسینعلی می گوید:

اگر به آب بگوید که شراب است یا به آسمان بگوید
که زمین است یا به نور بگوید که آتش است باید پذیرفت
که حقّ است و شکی در آن نیست و کسی هم حقّ اعتراض
ندارد و اگر اعتراض کند جزو کسانی خواهد بود که اعراض
کرده است از کتاب خدا پروردگار جهانیان!

احمد یزدانی (بهائی) می گوید:

حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از
منکر از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده^۲.

آری:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان درخت را از بیخ

(۱) اقتدارات، ص ۱۴ و ۱۳ و اشراقات، ص ۱۷.

(۲) نظر اجمالی، ص ۹۲.

دیگر آوردن دین و تشریح احکام چه فایده دارد؟
هرکس هر کاری که دلش بخواهد می‌کند!

مالک دنیا!

میرزا حسینعلی می‌نویسد:

اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائید
احدی را مجال لِمَ و بِمَ نبوده و نخواهد بود.^۱
یکی از بهائیان از عبدالبهاء می‌پرسد: مقصود از
مالک دنیا در انجیل چیست؟ او جواب می‌دهد: مالک دنیا
جمال مبارک (میرزا حسینعلی) است.^۲

فاسدین روزگار

میرزا حسینعلی می‌گوید:

جمیع ملوک الیوم این طائفه (بهائیت) را اهل فساد

(۲) مکاتیب، ج ۳، ص ۴۰۴.

(۱) اقتدارات، ص ۲۹۲.

می‌دانند چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طائفه ظاهر شده که فرائض ایمان مرتد. در اموال ناس عن غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند.^۱

گسترش شدید ظلم بعد از ظهور موعود قلابی

میرزا حسینعلی در سال ۱۲۷۹ هـ ق می‌گوید:

خدایا تو گواهی و می‌بینی که ظلم چگونه زمین و شهرهای تو را فرا گرفته است آنچنانکه از هیچ‌کس اثری از عدالت مشاهده نمی‌شود و همه تابع شیاطینند و نزدیک است کار به جایی برسد که نام و آثار تو (خدا) از زمین برداشته شود و همه نفس‌های خود را خدای خود گرفته‌اند و خودپرست شده‌اند.^۲

(۱) مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۳۰.

(۲) آثار قلم اعلی، ج ۴، ص لوح مدینه‌الرضا، (در سال ۱۹ بدیع).

خدای زندانی شده!

بعد از وقع کشمکش میان میرزایحیی و میرزاحسینعلی در استانبول میرزا حسینعلی را با ۶۸ نفر از پیروانش برای همیشه به شهر عکا (در اسرائیل فعلی) تبعید کردند و ۵ نفر جاسوس نیز از طرفداران یحیی صبح ازل برایشان مأمور ساختند تا فعالیت او و پیروانش را به دولت عثمانی گزارش کنند اما بہائیان با کمک عبدالبہاء در دو نوبت آن پنج نفر را ترور کردند فلذا بہاءالله و عبدالبہاء به اتهام ترور دستگیر و مدتی زندانی شدند.

کمال ہمنشین در او اثر کرده بود!

عبدالبہاء می گوید:

پس سجن عکا را (برای بہاءالله) انتخاب نمودند کہ حبس خانہ عصاة و قاتلہا و سارقہا و قطع طریق است. در سجن قاتلہا و قطع طریق و سارقہا امرش را بلند کرد و

تعالیمش را منتشر فرمود! ^۱.

میرزا حسینعلی در زندان عکا از ناجور بودن
همبندهایش و محرومیت‌های دیگر زیاد ناله می‌کند و به
هر حشیشی چنگ می‌زند تا شاید راه نجاتی برایش پیدا
شود با اینهمه این به اصطلاح خدای دوپای زندانی گاهی
می‌گوید: منزّه است آن که جمال خود را در زیر چنگالهای
غل فحشاء‌پیشگان انداخته است ما بدین وضع راضی
هستیم!.. منزّه است آن که حسین (حسینعلی) را در میان
گروههایی از دشمنان قرار داده که هر لحظه تیرهای قهر و
دشمنی به بدنش می‌خورد ما او را بر آنچه که بر بنده
منیب و غمگینش مقدر ساخته سپاس می‌گوئیم ^۲.

و گاهی می‌گوید: غیب منیع لا یدرک (من) نوحه و
گریه می‌کنید چرا که استشمام نمی‌نماید آنچه را که الیوم
محبوبست ^۳.

(۲) مبین، ص ۴.

(۱) مفارضات، ص ۲۴.

(۳) اقتدارات، ص ۲۲۰.

و گاهی از سرمای زمستان و زوزه سگان می‌نالد و می‌گوید: (خدایا) زوزه سگان از هر طرف بلند است کجاست شیر سطوتت ای قهارِ جهانیان که سرما تمامی مردم را فرا گرفته ^۱.

و گاهی می‌گوید: در این زندان چیزهایی بر ما گذشت که به جز خدای علیم خبیر کسی از آن آگاه نشد. و در توقیع ۱۱۰ شوقی (افندی) هم آمده است که

میرزا حسینعلی می‌گفت (در زندان) چیزی بر من وارد شد ^۲ که حیا می‌کنم آن را یاد کنم! ^۲.

میرزا حسینعلی می‌گوید:

لا اله الا أنا المسجون الفريد.

خدائی جز من زندانی تنها نیست! ^۳.

(۱) ادعیه محبوب، ص ۱۷. (۲) اقدس، ص ۲۴۱.

(۳) مبین، ص ۲۲۹.

میرزا حسینعلی می گوید:

«إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ مَنَعُوهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَدٍ
مِنْ أَحِبَّائِهِ».

آن کسی را که جهان را برای خود آفریده از نگاه
کردن به یکی از دوستانش منع کرده‌اند.^۱

عبدالبهاء می گوید:

قیصر کتفاکو پسر قنسول فرانسه بود و جمال
مبارک (میرزا حسینعلی) با او آشنائی و مرابطه داشت. به
محض ورود به سجن خطابی به ناپلئون مرقوم فرمودند و
به واسطه سفیر فرانسه ارسال شد مضمون این که سؤال
نمائید جرم ما چه بود؟ که سبب این سجن و زندان گشت
اما ناپلئون جواب نداد.^۲

میرزا حسینعلی می گوید:

ان فی استواء جمال القدم علی العرش الأعظم

فی سجن عکا لآیات لاولی النهی^۱.

همانا در نشستن من بر روی تخت بزرگتر در زندان
عکا نشانه‌هایی برای هوشمندان است!

میرزا حسینعلی مردم را به پرستش جمال خویش
می‌خواند و می‌گوید:

دعی ما سوائی حبّاً لجمالی^۲ غیر مرا ول کن به
جهت دوستی جمال.

اعملوا حدوودی حبّاً لجمالی^۳ دستورات مرا اجرا
کنید به خاطر دوستی جمال.

علی اصغر مصطفوی می‌نویسد:

میرزا حسینعلی در هنگامی که در عکا تحت نظر بود،
مکتوباتی چند در شکایت و تظلم از وضع خود به کنت دوگو
بینو سیاستمدار و جاسوس بخش شرقی انگلیس نوشته که

(۱) مبین، ص ۳۱۰ - ۳۱۱.

(۲) گنجینه حدود و احکام، ص ۷.

(۳) همان مدرک.

از نظر تاریخی کمال اهمیت را داراست، و عین آن مکتوبات در مجله «یغما» سال ۶ شماره ۱۳ ص ۴۰۴ و ۱۰ ص - ۲۷۵ و سال ۲ شماره ۱۴ ص ۶۳ مندرج است.^۱

بهاء‌الله و عبدالبهاء در عکا ظاهراً خود را به عنوان مسلمان صوفی منش و عرفان مسلک قلمداد می‌کردند ولی در باطن میرزا حسینعلی در نامه خود به نبیل زرنندی (بهائی) خود را به عنوان رجعت حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت یوسف و حضرت یحیی و حضرت عیسی و حضرت حسین بن علی علیه السلام و سید باب معرفی می‌کند.^۲

میرزا حسینعلی نوری می‌گوید:

اننی انا الله، لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل و

بعینه يقول من یأتی من بعد.^۳

(۱) (سوشیانت، ص ۴۶).

(۲) آثار قلم اعلی جلد ۴، (سوره الدم ص ۹).

(۳) بدیع، ص ۵۴.

ہمانا من همان اللہام کہ خدائی جز من نیست
 همچنان کہ نقطہ (سید باب) ہم قبلاً می گفت (کہ من خدایم)
 و عیناً ہر کسی کہ بعد از من بیاید ہمین حرف را خواہد
 گفت (کہ من خدایم).

شوقی ربائی می گوید:

(بر) اساس عقائد اہل بہاء (روحی لہم الفداء) رب
 اعلیٰ (سید باب) مظهر وحدانیت و فردانیت الہیہ و مبشر
 جمال قدم، حضرت جمال ابھی (میرزا حسینعلی) روحی
 لأحبائہ الثابتین فدا مظهر کلیہ الہیہ و مطلع حقیقت مقدسہ
 ربانیہ و مادون، کل عباد لہ و کل بامرہ یعملون (ہمہ بندہ او
 ہستند و ہمہ بہ دستور او عمل می کنند) ^۱.

موجود ضعیف کہ خدا نمی شود

عبدالہاء می گوید:

شبهه‌ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست
زیرا یک کائنات ضعیف کائنات دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل
باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید^۱.

احمد یزدانی می‌گوید:

جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر
حقیقت و هویت الهیه^۲.

رسیدن به پیامبری محال است

میرزا حسینعلی می‌گوید:

منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه به رتبه نبوت است
و اکثری این رتبه بلند اعلی را محال دانسته‌اند که نفسی به
آن مقام فائز شود^۳.

(۲) نظر اجمالی، ص ۲۱.

(۱) مفاوضات، ص ۳.

(۳) بدیع، ص ۱۱۹.

ادعای رسالت و قائمیت

میرزا حسینعلی ادعای رسالت کرده و می نویسد:

قد بعثنی اللہ و أرسلنی الیکم بآیاتِ بیّناتٍ^۱.

همانا خدا مرا برانگیخت و به سوی شما فرستاد با

آیات روشنگر.

میرزا حسینعلی با گفتن جمله زیر شاید ادعای

قائمیت هم کرده است.

هذا هو الذی بشّرکم به محمد رسول اللہ خافوا اللہ

یا معشر الأحزاب^۲. این همان چیزی است که محمد

فرستاده خدا شما را به آن مژده داده است ای گروه‌ها از

خدا بترسید.

روشن است که حضرت محمد ﷺ به آمدن کسی

جز حضرت مهدی (عج) ما را بشارت نداده است آن هم با

توصیف به این که یملاء الأرض قسطاً و عدلاً.

(۲) اقدس، ص ۱۵.

(۱) اقتدارات، ص ۵۴.

پیامبری که ختم شده پس خدا آمده!

عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) می نویسد:

در قرآن مجید خداوند منان حضرت رسول ﷺ را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الأحزاب نازل شده: **قوله تعالى ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾** ^۱.

واز این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می شود به این معنی که مقام آن حضرت (میرزا حسینعلی) رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است ^۲.

(۱) احزاب، ۴۰.

(۲) قاموس توفیق منبع مبارک، ج ۱، ص ۱۱۴.

موعود اُمم!

میرزا حسینعلی می گوید:

من کسی جز همان موعودی که در روز بازگشت
ظهورش وعده داده شده است، نیستم^۱.

میرزا حسینعلی می گوید: شما در این ایامی که
موعود با سلطان عظیم آمده است، امر خدا را می شناسید^۲

ادعای ظهور پدر آسمانی برای مسیحیان اسرائیل

میرزا حسینعلی می گوید:

تبارك الربّ الذی هو الأبّ قد أتى بمجده الأعظم
بین الأمم قد أتى الأبّ و كمل ما وعدتم به^۳.

مبارک است آن پروردگاری که همان پدر است (به
اعتقاد مسیحیان) که با شکوت برترش به میان امتهای آمده

(۱) ادعیه محبوب، ص ۱۵۸. (۲) مبین، ص ۴۵.

(۳) آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۴۱.

آری پدر آمد و آنچه که به شما وعده داده شده بود، کامل شد.

میرزا حسینعلی می گوید:

و نفسی الحق... قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور
الأعظم و من يدّع بعده انه مفتر کذاب.
به خودم (که حَقِّم) قسم... تمامی ظهورها به این
ظهور برترین ختم شد و کسی که بعد از این ادعائی کند، او
دروغگوست^۱.

مورچه فانی

میرزا حسینعلی به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی

می نویسد:

به راستی می گویم و لوجه الله می گویم این عبد و این
مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا

چه رسد به مقامات فوق آن ^۱.

و در نامه خود به بابیان بغداد خود را به عنوان نملة فانیہ معرفی می کند ^۲.

میرزا حسینعلی می گوید: فاغمسنی لان الخطایا باطودها اما تتنی (خدا یا مرا در دریای رحمت) فرو ببر چونکہ خطاها و اشتباہات انباشته شدہ مرا میرانده است ^۳.

پیامبران، خدامحورند نہ خود محور

خدای متعال در آیة شریفہ زیر با تصریح بہ فراخوانی مردم بہ پرستش خدا از سوی پیامبران واقعی، ماہیت دروغین فراخوانان بہ سوی خود را آشکار می سازد.

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ

(۱) لوح آقا نجفی (معروف بہ لوح ابن الذئب).

(۲) آثار قلم اعلیٰ ج ۴، ص ۳۶۴ لوح بلبل الفراق.

(۳) ادعیة محبوب، ص ۵۴.

لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ^۱.

بر هیچ بشری که خدای متعال به او کتاب و دستور و پیامبری می دهد سزاوار نیست که به مردم بگوید: شما به جای پرستش خدا بندگان من باشید (و مرا پرستید) ولیکن می گویند که خداپرست باشید به این جهت که کتاب خدا را یاد می دهید و به این جهت که کتاب خدا یاد می گیرید.

دعوت به پرستش خود

میرزا حسینعلی می گوید:

اسجدوا لله ربكم العلی الاعلی الذی کان فی جبروت
البقاء باسم البهاء و فی ملکوت الأسماء بالعلی مذکوراً^۲.
سجده کنید به خدائی که پروردگار برترین شماست
آن که در جبروت هستی بنام بهاء و در ملکوت نامها به

(۲) مبین، ص ۱۶۷.

(۱) آل عمران، آیه ۷۹.

علی یاد می شود یعنی بر حسینعلی بهاء الله سجده کنید.

میرزا حسینعلی به میرزا علی مراغه ای می نویسد:

یا علی فاشهد بانّی ظهور الله فی جبروت البقاء و
بطونه فی غیب العماء... کل خلقوا بامری^۱.

ای علی گواهی بده که من همان ظهور خدا در
جبروت هستی و بطون خدا در پنهانی تاریک هستم... که
همه به دستور من آفریده شده اند!
میرزا حسینعلی می گوید:

قل لا یُرى فی هیکلی الا هیکل الله... العزیز
المحمود^۲.

میرزا حسینعلی می گوید: وقتی خواستید نماز بخوانید
صورتتان را به طرف من (در شهر عکا) برگردانید.
اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهکم شطری الأقدس.

(۱) گنج شایگان، ص ۸۰ و لوح سیّاح، .

(۲) مبین، ص ۱۷.

میرزا حسینعلی می‌گوید: قبله شما (ای پیروان بیان) همان من ینظهره الله است که به هر طرف که برگردد شما هم بر می‌گردید تا این که مستقر گردد^۱. (بایستد یا بمیرد).
ناگفته نماند که سید باب خانه خودش در شیراز را قبله تابعین خود قرار داده بود نه جمال من ینظهره الله را.

خدای ریش‌دار

عباس عبدالبهاء می‌گوید:

این ظهور اعظم (پیدایش میرزا حسینعلی) نفس ظهور الله است (نه به عنوان تجلی و مجلی) و نور این نیر قدم را اشراقی و غروبی نیست^۲.

میرزا حسینعلی می‌گوید:

اللهم انی اسألك بشعراتک التی یتحرک علی

(۲) تاریخ صدر الصدور، ص ۲۴.

(۱) اقدس، ص ۳۶.

صفحات الوجه^۱.

خدایا از تو می‌خواهم به خاطر آن موهابیت که
برگونه‌هایت حرکت می‌کند که..

سرنخ را گم کرده‌ام!

میرزا حسینعلی (در توجیه استمدادهای خودش از
خدا در بعضی از نوشته‌هایش) می‌گوید:

یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیس فی
الملك سوائی لكنّ الناس فی غفلة مبین^۲.

بیرونم اندرونم را فرا می‌خواند و اندرونم بیرونم را،
در هستی کسی جز من نیست و لیکن مردم در غفلت
آشکارند.

(۱) ادعیة حضرت محبوب، ص ۱۲۳.

(۲) مبین، ص ۴۰۵.

میرزا حسینعلی می‌گوید:

خدایا نمی‌دانم که تو هستی که مرا یاد می‌کنی و یا
من هستم که ترا یاد می‌کنم.^۱

میرزا حسینعلی می‌گوید:

تالله قد ضلّت رأس الخیط فی امری و صرت
متحیراً^۲. به خدا قسم سر نخ از دستم در رفته است و گیج و
سرگردان شده‌ام.

میرزا حسینعلی در قصیدهٔ ورقائیه می‌گوید:

کل الالوه من رشح امری تألّهت = کل الربوب من
طفح حکمی تربت. تمامی خدایان از تری دستور من خدا
شده‌اند. تمامی خدایان از نوک حکم (قلم) من خدا
شده‌اند.^۳

(۱) ادعیهٔ محبوب، ص ۳۵. (۲) آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۲۹.

(۳) مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

پر شدن دنیا از ظلم بعد از ظهور خدای قلابی

میرزا حسینعلی در سال ۱۳۰۸ھ ق می‌گوید:

در هر بلدی آثار ظلم ظاهر و مشهور، ظلمی که

شبه و مثل نداشته و..

ظلم به مقامی رسیده که اقلام عالم از تحریر آن

عاجز و قاصر است^۱.

میرزا حسینعلی نوری در روز دوم ذیقعدہ ۱۳۰۹ھ

ق = ۱۲۷۱/۳/۹ھ ش = ۳۰ مه ۱۸۹۲م در سن ۷۶

سالگی در بهجی واقع در دو کیلومتری عکا از دنیا رفت^۲.

(۱) آثار قلم اعلیٰ لوح ابن الذئب (آقا نجفی) ص ۷۹ و ۵۴ (که در سال ۴۸ بدیع صادر شده).

(۲) کواکب الدرّیة، ج ۱، ص ۲۵۹ و اسرار الآثار ج ۲، ص ۹۱.

نگاهی به زندگی عبدالبهاء

عباس افندی ملقب به عبدالبهاء فرزند میرزا حسینعلی نوری در سال ۱۲۶۰ هـ ق (۱۲۲۳ هـ ش) در تهران به دنیا آمد وی بعد از مردن پدرش جانشین وی شد و تا آخر عمرش در شهر عکا باقی ماند البته مسافرت‌هایی چند به انگلیس و آمریکا و... نمود عبدالبهاء فرزند ذکوری نداشت تا جانشین وی گردد فلذا شوقی افندی نوه دختریش را به جانشینی خود برگزید.

عبدالبهاء در سن ۸۰ سالگی در شب ۶ آذر ۱۳۰۰ هـ ش در شهر حیفا (در اسرائیل) از دنیا رفت و در کنار قبر سید علیمحمد باب دفن گردید.

پسر بی سوادِ خدای باسواد!

عبدالبهاء به میرزا ابوالفضل گلپایگانی (بہائی)

می گوید:

جناب میرزا، اگر دیگران ندانند شما خوب می دانید
 که ما فرصت تحصیل نداشته ایم و هیچ درس نخوانده ایم در
 این صورت بعید نیست که اشتباه کرده باشیم^۱.

عبدالبهاء به میرزا حسن نامی (بہائی) اطلاع می دهد
 کہ: ما کہ داعیہ نداریم ما کہ دعوی نبوت و رسالت و
 امامت نکرده ایم چه سؤالی چه جوابی؟! من بنده ای از
 بندگان جمال مبارکم (میرزا حسینعلی) ما کہ دعوی علم و
 دانش نکرده ایم با ما چه کار دارد؟^۲.

عباس افندی می نویسد:

۱ - مقام حضرت اعلی (میرزا علیمحمد شیرازی)

(۱) مصابیح ہدایت، ج ۲، ص ۳۲۸.

(۲) خاطرات نہ سالہ یونس افروختہ در عکا، ص ۱۰۷.

الوهیت شهودی.

۲ - و مقام جمال اقدس اقدم (میرزا حسینعلی

نوری) احدیت ذات هویت وجودی.

۳ - و رتبه این عبد (عباس) عبودیت حقیقی و هیچ

تفسیر و تأویل ندارد.^۱

عبدالبهاء در نامه‌ای وظائف بهائیان را بدین گونه

شرح می‌دهد:

۱ - اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی (میرزا

حسینعلی نوری).

۲ - و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه

اولی (میرزا علیمحمد شیرازی).

۳ - و عبودیت محضه صرفه صریحه

عبدالبهاء (عباس افندی).

و من اعتقد بغير هذا فقد خالف عبدالبهاء.^۲

(۲) مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۴

(۱) بدیع، ص ۱۵۴.

البته فقط سومی درست است که او عبدالبهاء است
نه عبد خدا.

عبدالبهاء قبلاً ثناگوی دولت عثمانی بود و می‌گفت:
خدایا، پروردگارا، تأییدات غیبی و توفیقات یکتائی و
رحمت رحیمانه تو را درباره دولت بلندپایه عثمانی و
خلافت نبوی آرزومندم و مسألت می‌دارم که قدرتش بر
بسیط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد.^۱
اسماعیل رائین می‌گوید:

در سال ۱۹۰۷م (۱۲۸۶هـ ش) عبدالبهاء به اتهام
همکاری با انگلیسی‌ها علیه ترکها مظنون واقع شد و یک
هیأت بازرسی که از مرکز برای تحقیق موضوع اعزام شده
بود، اتهام او را تأیید کرد و تصور آن می‌رفت که محکوم به
اعدام یا تبعید گردد.^۲

شوقی افندی می‌گوید:

(۱) مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲. (۲) انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۷.

فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشای غدار و سفاک،
(دشمن چیره بر او و دیگران) به تلقینات و تحریکات
مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت به امر الهی حاصل
نموده بود، به مخالفت بی‌منتهی برخاست، و به انعدام
کلمة‌الله مصمم گردید، حتی صریحاً اظهار داشت که چون
از دفع دشمنان خارج انگلستان فراغت یابد به تصفیة امور
داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را علی‌ملاً
الأشهاد مصلوب، روضه مبارکه رامنهدم و با خاک یکسان
خواهد نمود.^۱

اسماعیل راثین می‌نویسد:

پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست
قوای عثمانی نه‌تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد، بلکه
چنانچه گذشت، عبدالبهاء با گرفتن لقب «سر» و نشان
«نایت هود» در زمره یاران قوای اشغالی و انگلیسها

(۱) قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۸ - ۲۹۱.

درآمد^۱.

عبدالبهاء بعد از جنگ جهانی اول و تسلط انگلیس بر دولت عثمانی این چنین دعائی را در حق ارباب و ولینعمت خود پادشاه انگلستان صادر می‌کند:

خدایا همانا طنابهای سرافرده عدالت بر مشرق و مغرب این سرزمین مقدس زده شده است و ما ترا سپاس می‌گوئیم و بر این اشغال عادلانه این سرزمین توسط دولت غالب که تلاش خود را برای راحتی رعیت و سلامتی مردم به کار گرفته است، ترا می‌ستائیم.

خدایا امپراطور اعظم جورج پنجم پادشاه انگلستان را با توفیقات رحمانی خودت یاری فرما و سایه گسترده‌اش را بر این سرزمین جلیل مستدام بدار با یاری و حمایت و نگهداری خود، چون تو همان قادر متعال و عزیز حکیم هستی^۲.

(۱) انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۸. (۲) مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.

اسماعیل رائین می‌نویسد:

در جریان جنگ اول جهانی حمایت انگلیسها از عبدالبهاء شدت یافت، بهائیت علیه عثمانیها در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد.

شوقی ربانی می‌نویسد:

در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است، بی‌مناسبت نیست به درج پاره‌ای از اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصره حیفا نسبت به حفظ حیات قدوة اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدید‌های که حیات مبارک را تهدید می‌نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لردکرزن و سایر اعضاء کابینه انگلستان نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره‌آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر

لرد لاینکتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت رسید، در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار سپاہ انگلیز (انگلستان) در فلسطین، صادر و تأکید اکید نمود که به جمع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائلہ و دوستان او بکوشد. متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند.

ضمناً فرمانده جبهه حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دائره اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه شهر و عقب نشینی قوای ترک حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید. در

اثر احتلال قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت ۶۵ سال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زائل گردید، سد سدید در پیشرفت امر بدیع (بهائیت) برداشته شد، و روز فشار و تضییق سپری گردید، قائد امر بهاء دو بقعه مقدسه نورا از حریت امر در آن صقع جلیل فراهم آمد. روز این تاریخ صعود مبارک عبدالبهاء که بیش از سه سال به طول پیامد، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بی‌کران حاصل نمود، و فعالیت‌های تبلیغی در اقطار مختلفه ارض رو به بسط و توسعه عظیم گذاشت، و آثار علو امرالله و کلمه الله در شرق و غرب عالم لائح و هویدا گردید.^۱

مرگ میرزا حسینعلی بهاءالله وسیله‌ای شد تا سازمانی که در وزارت خارجه انگلیس به کار مذاهب

(۱) قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۶.

خاورمیانه و اروپا می‌پرداخت، از آن بهره‌برداری کرده و جانشین او را بیشتر از خود بهاءالله تحت حمایت قرار دهد.

شوقی ربانی می‌نویسد:

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم‌له تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعهٔ بهائی ابلاغ نماید، مندوب سامی مصر، و ایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیلهٔ مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود:

به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعهٔ بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل‌القدرشان ابلاغ نمائید.

ارتباط بین بهائیان و انگلیسها به جایی رسید که

پیشوای بهائیت جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان می‌کند عبدالبهاء عباس افندی می‌نویسد:

خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، و همین‌طور انگلس خود را برای ایران فدا می‌نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند، از قبیله آریان در کنار نهر بودند (عبدالبهاء به جای اسم نهر سه نقطه گذاشته) به ایران آمدند و ایران را پر کردند. بعد نفوس زیاد شد از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند به اروپا هجرت کردند. این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند. لهدا در زبان انگلیس بسیار الفاظ ایرانی است.^۱

رو به سوی امریکا

عباس افندی هنگامی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند و آمریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد، به جانب آمریکا روی می‌آورد او در سفر به آمریکا حتی می‌گوید:

امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم من شرقی هستم الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد^۱.

عباس افندی سپس آمریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و به قول نویسنده (تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی):

(۱) خطابات، ج ۱، ص ۳۳ - انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۴ - ۱۱۹.

آقای عبدالبهاء عباس افندی روزی تمامیت ارضی
کشوری را می‌فروشد که هیچگونه وابستگی بدان نداشته
است. و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن
کشور ایران تیز می‌نماید هنگامی که به آمریکا رفته بود،
برای خوش آمد آنان (آمریکائیان) گفته: از برای تجارت و
منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت
ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم
ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود.^۱

بعد از مردن خدای قلابی

عباس افندی می‌نویسد:

جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت
خصومت و وبال، ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا
پنهان گشته.^۲

(۱) پرنس دالگورکی، ص ۷۶. (۲) مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

عبدالبهاء در سال ۱۳۳۸ھ ق (۱۹۲۰م = ۱۲۹۹ھ ش) که جنگ جهانی اول جریان داشت می‌گوید:

ملاحظه می‌نمائید که جهان چگونه به یکدیگر درافتاده و اقالیمی چند به خون انسان رنگین گشته، بلکه خاک به خون محمّر گشته نائرهٔ حرب چنان شعله‌ای زد که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیره چنین جنگ مهیبی واقع نگشته سرها چون دانه شده و حرب چون آسیاب، بلکه اشدّ از آن. اقالیم آباد ویران شده و شهرها زیر و زبر گشته^۱.

پس یقین داشته باشید که نجاتبخش جهان و موعود امم هنوز نیامده است.

شوقی افندی

شوقی افندی ملقب به ربانی و ولی امر الله فرزند در

(۱) مکاتیب، ج ۳، ص ۶۵۱. (در سال ۷۷ بدیع).

۹ مهر ۱۲۷۶ هـ ش - اول اکتبر ۱۸۹۷ م - ۳ جمادی
الاولی ۱۳۱۴ هـ ق در عکا متولد شد و در سال ۱۳۳۶ هـ ش
در اثر بیماری آنفلوآنزا در لندن درگذشت.

شوقی به هنگام فوت عبدالبهاء در سال ۱۳۰۰ هـ ش
در دانشگاه آکسفورد انگلستان مشغول یادگیری زبان
انگلیسی بود که بعد از شنیدن خبر انتصاب خود به
جانشینی پدر بزرگش عبدالبهاء از لندن به سوی عکا
حرکت کرد و ریاست پیروان مسلک بهائیت را به عهده
گرفت در زمان او تشکیلات بهائیت در منطقه نیوانگلند
واقع در ۲۱۰ مایلی شهر شیکاگو در آمریکا مستقر شد^۱.

در باره شوقی و همسر آمریکائی اش گفته‌اند:

پس از چندی زن کانادائی گرفت. اندک اندک زن و
کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را از کار
کوتاه کردند و آنگاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر

(۱) انشعاب در بهائیت، ص ۱۵۷.

سر خواسته و پول و پیشکش‌هایی که از ایران و هندوستان می‌فرستادند کشمکش درگرفت. در آغاز کار به جایی رسید که جز آمریکائیه‌ها که کسان زنش بودند، همه از گرداگردش پراکنده شدند.^۱

این را هم بدانیم که شوقی ربانی با این که از نظر جنسی به گفته عربها خنثی و به اصطلاح دوگانه‌ای بود با این حال او پس از برگشت از لندن با یکی از خانم‌های انگلیسی که نامش لیدی بلام فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد به گفته صبحی:

این زن پاینام ستاره خانم در میان بهائیان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهائیان نوشت، دستینه او نیز در پائین آن بود و در آن روز با شوقی همدستی می‌کرد و درباره او سخنها گفته‌اند که ما از آن می‌گذریم.^۲

بالاخره بهائیان نیز همانند شیعیان باید منتظر آمدن

(۱) پیام پدر، ص ۱۸۱ و ۲۱۰. (۲) انشعاب در بهائیت، ص ۲۳۳.

کسی باشند که جهان را پر از عدل و قسط نماید چرا که امام دومشان شوقی افندی در سال ۱۳۵۴ھ ق (۱۳۱۵ھ ش) بعد از ۹۳ سال از ادعای بابیت یا قائمیت باب می‌گوید:

به هر سوی که نظر اندازیم محالست که از فساد اخلاق عمومی دچار دهشت نگردیم و این سیر قهقرائی در جمیع جوانب حیات انسان چه فردی و چه اجتماعی علناً واضح و نمایان است.^۱

بہائیت بعد از شوقی افندی

با این که عبدالبهاء در وصیتنامه خود به شوقی افندی گفته بود که «ای احبّای الہی باید ولیّ امر اللہ (شوقی) در زمان حیات خویش مَنْ هُوَ بَعْدَهُ را تعیین نماید، ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امر الله تسمیه

(۱) گوهر یکتا (نوشته خانم روحیه) ماکسول همسر شوقی ترجمه ابوالقاسم فیضی) ص ۲۹۹ - ۲۹۷.

و تعیین کند»^۱.

اما شوقی افندی به خاطر خنثی بودن و نداشتن اولاد ذکور از تعیین و تسمیه جانشین از نسل خود عاجز ماند و امور بهائیت را به لجنه‌ای به نام بیت‌العدل واگذار نمود وی در سال ۱۳۲۸ هـ ش به کلیه مراکز بهائی جهان چنین ابلاغ کرد:

این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد که اولین آنها اینست که با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید^۲.

یادی امرالله و اعضای انتصابی اولیه بیت‌العدل واقع در شهر حیفا اسرائیل عبارت بودند از چهار مرد و پنج زن: (روحیه خانم ماکسول (همسر شوقی)، چارلز

(۱) انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۶ و ۱۹۶ به نقل از مجله اخبار امری

آدرودی ۱۳۲۹ و رساله اول اردیبهشت ۱۳۴۷ ص ۲۶.

(۲) انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۹.

میس ریملی، امیلیا کالینر، لیروی ایواس، یوگوجیاگری، جسی رول، اتل رول، لطف اللہ حکیم، سیلوا آیواس) ^۱ کہ بعداً به ۲۷ نفر رسید کہ از ذکر اسامی بقیہ خودداری می شود ^۲.

خانم ماکسول، انگلیسی و چارلز میس ریملی، آمریکائی، و بقیہ نیز اکثراً از ملیتہای اسرائیلی و غربی بودند و مذاکرات اعضای جلسات کاملاً سری بود ^۳..

بعد از مرگ شوقی افندی میان همسر وی، و پرزیدنت! چارلز میسن ریملی، رئیس بیت العدل حیفاً اختلاف بروز کرد و منجر بہ طرد میسن ریملی و طرفدارانش از سوی روحیہ ماکسول و بہ وجود آمدن شعبہ‌ای بہ نام طرفداران میسن ریملی در بہائیت گردید کہ اکثراً در فرانسه و پاکستان می‌باشند.

(۱) انشعاب در بہائیت، ص ۱۵۱ و ص ۱۹۶.

(۱) انشعاب در بہائیت، ص ۱۵۱ و ۱۹۶.

(۲) انشعاب در بہائیت، ص ۱۹۹.

البته قبل از این انشعاب شخصی به نام احمد سهراب که در زمان عبدالبهاء به آمریکا رفته بود، تا بهائیت را در آنجا تبلیغ کند به ریاست شوقی افندی بعد از فوت عبدالبها تن در نداد و خود را پیشوای بهائیت بعد از عبدالبهاء خواند و فرقه‌ای به نام کاروان خاور و باختر یا (بهائی سهرابی) به وجود آورد.

ضمناً یک فرد زرتشتی ایرانی به نام جمشید معانی که بهائی شده بود، به اندونزی رفت و ادعاهائی کرد و خود را سماء الله نامید که طرفدارانی هم در آنجا و در پاکستان و ایران پیدا کرد که به (بهائی سمائی) معروفند. بنابراین فرقه ضالّه بهائیت هم اکنون به بیش از ۲۰ فرقه کوچک تقسیم شده است که همگی به وسیله استعمارگران غربی تغذیه و تقویت می‌شوند تا مسلمانان و به ویژه شیعیان را در اعتقاداتشان نسبت به جهانی و ابدی بودن قوانین اسلام و زنده و غائب بودن آخرین حجت خدا حضرت مهدی (عج) و ظهورش برای بسط قسط و عدل در سراسر جهان مردد

سازند و با به فساد کشیدن جوانان، ایشان را نسبت به چپاول ذخائر ملیشان توسط چپاولگران غربی بی تفاوت سازند فلذا بر مسلمانان آگاہ و ہشیار است کہ با آگاہ ساختن فرزندان خویش نسبت بہ تعالیم عالیہ اسلامی و دسایس دشمنان دینی بہ ویژہ اہل تصوّف و بہائیت کہ بیشتر مورد حمایت تبلیغاتی سران لندن و تل آویو و واشنگتن هستند، ایشان را از گمراہ شدن و بہ دام کفر و بی دینی افتادن باز دارند.

پایان

فهرست موضوعات

- نقش استعمار در پیدایش بهائیت (مقدمه) ۵
- بهائیت مولود تصوّف (پیشگفتار) ۱۸
- اسلام دین بصیرت ۲۱
- ظهور نجاتبخش از دیدگاه عبدالبها ۲۳
- باب کیست؟ ۲۴
- بهاءالله کیست؟ ۳۵
- ادّعی بابیت ۴۱
- ادّعی قائمیت ۴۸
- ادّعی الوهیت ۵۵
- اجتماع بدشت ۶۲
- توبه و اعدام باب ۶۷

- ۸۰ دخالت سفیر روس در آزادی بہاءاللہ
- ۹۲ درویش محمد یا میرزا حسینعلی صوفی
- ۹۵ خدای معلول
- ۹۶ اوباش‌های میرزا حسینعلی
- ۹۹ نسخ اسلام و نسخ بیان
- ۱۱۲ خدای زندانی شدہ
- ۱۳۱ نگاہی بہ زندگی عبدالبہا
- ۱۴۴ شوقی افندی
- ۱۴۷ بہائیت بعد از شوقی



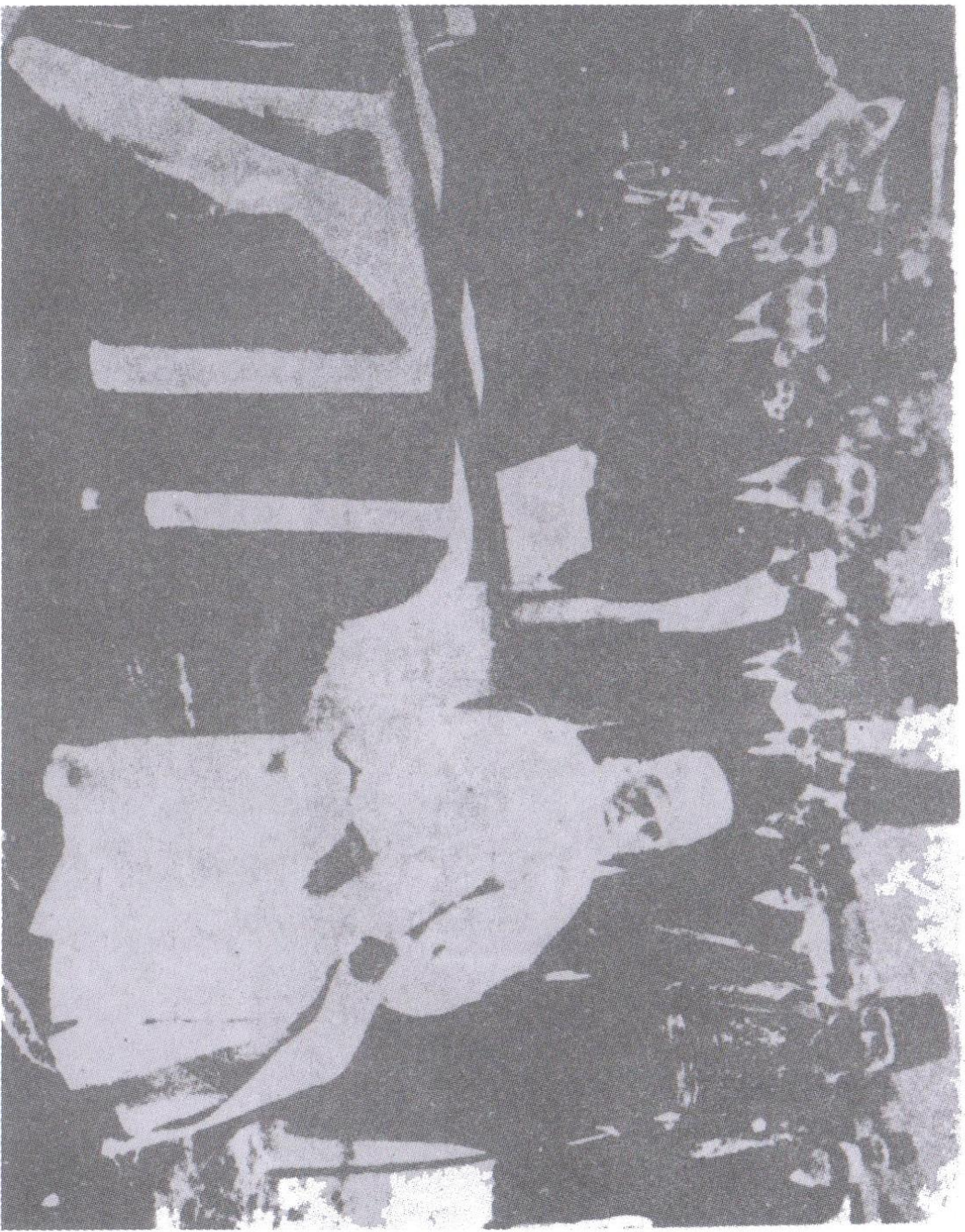
تصویری از سید علی محمد باب که با بیان آنرا نسبتاً اصیل و بسیار
شبیهِ به سید علی محمد باب می دانند



میرزا یحییٰ صبح ازل؛ مدعی جانشینی باب



تصویری از میرزا حسینعلی بهاء



مراسم اعطای نشان «نایت هود» به سر عبدالبهاء از طرف فرمانده انگلیسی در فلسطین اشغالی



تصویری از ایام پیری عباس افندی



تصویری از شوقی افندی

نشریات مؤسسه دفاع از حریم اسلام

۱ - تصوف از دیدگاه ائمه اطهار (ع)

۲ - پیدایش تصوف در میان شیعیان

۳ - سیری کوتاه در مرام اهل حق

۴ - بهائیت مولود تصوف